



لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ ﴿٩٣﴾ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾ فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٥﴾ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٦﴾ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ أَمْنٍ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٠٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ آوَتْوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿١٠١﴾

به (حقیقت) نیکوکاری نخواهید رسید؛ مگر این که از چیزهایی انفاق کنید که به آن‌ها علاقه دارید. هر چیزی را انفاق کنید، خدا به خوبی از آن آگاه است. ۹۲ جز آنچه یعقوب پیش از نازل شدن تورات (به علت حساسیت به گوشت شتر) بر خودش حرام کرده بود، همه‌ی غذاها بر بنی‌اسرائیل حلال بود (و حرام شدن برخی از غذاهای پاکیزه بر یهود، به سبب گناهانشان بود؛ نه از اصل شریعت موسی). بگو: «اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید (تا حقیقت روشن شود)». ۹۳ پس (اگر از آوردن و خواندن تورات خودداری کردند، بدانید که به خدا دروغ می‌بندند، و کسانی که پس از این (دلیل آشکار)، به خدا دروغ ببنند، ستمگران حقیقی هستند. ۹۴ بگو: «خدا (درباره‌ی علت تحریم برخی غذاها بر بنی‌اسرائیل) راست گفت. پس، از دین ابراهیم حق‌گرا که از مشرکان نبود، پیروی کنید؛ همان دینی که بر حقانیتش

اعتراف می‌کنید و من نیز پیرو آن هستم)». ۹۵ در حقیقت، اولین خانه‌ای که برای (عبادت) مردم نهاده شد، همان است که در مکه واقع شده که پر از خیر و برکت، و برای جهانیان، مایه‌ی هدایت است. ۹۶ در آن (جا)، نشانه‌های روشنی (از توحید، حکمت و رحمت خداوند) وجود دارد، (و از آن جمله)، مقام ابراهیم است. هر کس در آن (جا) وارد شود، (باید) در امان باشد. خداوند بر مردم (این حق را) دارد که (دست‌کم یک بار در زندگی برای برگزاری مراسم حج) قصد خانه (خدا) را بکنند؛ (البته بر) کسی (واجب است) که بتواند این راه را (به سلامت) طی کند و به آنجا برسد، و هرکس که (با سرپیچی از این دستور) کافر شود، (به خدا زیانی نرساند؛ زیرا) خداوند از جهانیان بی‌نیاز است. ۹۷ بگو: «ای اهل کتاب، چرا به آیات و نشانه‌های خدا کفر می‌ورزید؛ در حالی که خداوند بر کارهایتان گواه است؟» ۹۸ بگو: «ای اهل کتاب، چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می‌دارید؛ در حالی که در پی کژی و انحراف آن هستید؛ حال آن‌که شما (بر حقانیت آن) گواه‌اید؟ خداوند از کارهایتان غافل نیست. ۹۹ ای مسلمانان، اگر از (یهودیان که) گروهی از اهل کتاب (هستند)، اطاعت کنید، شما را پس از ایمان آوردن تان کافر می‌کنند. ۱۰۰

۹۶ - ۹۷. در باب خانهی خدا

مبارک بودن و هدایت بودن خانهی خدا

خانهی خدا، محلی مبارک است که خیر کثیر بدانجا افزوده می‌شود. مراد از افزوده در اینجا، ارایه‌ی برکات دنیویست که عمده‌ی آن، وفور ارزاق و تکثیر انگیزه‌ها برای عمران و آباد کردن آن با حضور و تجمع در آن برای زیارت و عبادت، و نیز ازدیاد انگیزه‌ها برای احترام آن است. این مبارک بودن، به خواست حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند باز می‌گردد که عرض کرد: «پروردگارا، من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب‌وعلفی در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن کردم تا نماز را برپا کنند. تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنان کن و از ثمرات به آن‌ها روزی ده؛ شاید شکر تو را به جای آورند.» (ابراهیم/۳۷).

هدایت بودن خانهی کعبه نیز به این است که خدای متعال با تأسیس آن و تشریح عبادات در آن، سعادت آخرتی مردم را به ایشان نشان داد، و علاوه بر آن، ایشان را به کرامت و قرب خود رساند. می‌دانیم که بیت‌الحرام، از روزی که به دست ابراهیم علیه السلام ساخته شد، این خاصیت هدایت را داشته و همواره مقصد قاصدان و معبد عابدان بوده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۳، صص ۵۴۲-۵۴۴). پس کعبه، به تمامی مراتب هدایت، از هدایت ذهن گرفته تا انقطاع تام از دنیا و اتصال کامل به عالم معنا، هدایت است. علاوه بر این، کعبه، عالم اسلام را به سعادت دنیایی‌شان نیز هدایت می‌کند که وحدت کلمه و ائتلاف امت و فهم منافع خود است؛ همچنین عالم غیر اسلام را هم به این هدایت می‌کند که از خواب غفلت بیدار شوند و به ثمرات این وحدت توجه کنند و ببینند که چگونه اسلام، قوای مختلف و سلیقه‌های پراکنده و نژادهای گوناگون را با هم متفق و برادر کرده است. پس کعبه، هم انسان را توأمان به سوی سعادت دنیا و آخرت هدایت می‌کند و هدایت مطلقه است؛ هم برای همه‌ی عالم هدایت است.

آیات روشن خانهی خدا

برخی آیات خانهی کعبه، این‌هاست: ۱. مقام ابراهیم، در آنجاست؛ ۲. هر کس داخل آن شود، امنیت دارد؛ ۳. حج و زیارتش، بر مردم مستطیع واجب است. این سه ویژگی، آیت و نشانه‌ی وجود خداست. مقام ابراهیم علیه السلام، مکانیست که سنگ اصلی‌ای که ابراهیم بر روی آن می‌ایستاده تا دیوار کعبه را بالا ببرد، در زیر آن قرار دارد. وجود امنیت در حریم خانهی

کعبه نیز برای کسانی که وارد آن شوند، وجهی تشریحی دارد و نه خاصیت تکوینی. توضیح این‌که امنیت در این مکان، از آن جهت که مردم، این مکان را مقدس و واجب‌الاحترام می‌دانند، استقرار و استمرار می‌یابد؛ یعنی مطابق حکم و قانون الهی، بر مردم واجب است که حرمت خانهی کعبه را حفظ کنند و در آن به یکدیگر تعدی و تجاوز نکنند؛ و الا جنگ‌ها و کشتارها و ناامنی‌هایی که در طول تاریخ در این مکان مقدس پیش آمده، نافی این معناست که این امنیت، تکوینی باشد؛ چراکه اگر امنیت خانهی کعبه تکوینی بود، به هیچ‌وجه نقض‌پذیر نبود و احدالناسی نمی‌توانست در آن اختلال کند. پس خداوند، دعای ابراهیم علیه السلام برای امنیت خانهی کعبه (بقره/۱۲۶) را به زبان تشریح مستجاب کرد و دل‌های آدمیان را نیز به قبول این امنیت سوق داد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۳، ص ۵۵۰).

اهمیت حج

واژه‌ی حج، به معنای قصد است، و این مراسم را بدین سبب حج نامیده‌اند که حرکت برای شرکت در آن، به قصد زیارت خانهی خدا صورت می‌گیرد (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۶). حضرت علی علیه السلام در باره‌ی این عبادت فرموده است: «خدا، حج خانه‌ی محترم خود را بر شما واجب کرد؛ همان خانه‌ای که آن را قبله‌گاه انسان‌ها قرار داده که چونان تشنگان به سوی آن روی می‌آورند و همانند کبوتران به آن پناه می‌برند. خدای سبحان، کعبه را مظهر تواضع بندگان در برابر عظمت خویش و نشانه‌ی اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد و در میان انسان‌ها، شنوندگانی را برگزید که دعوت او را برای حج پاسخ گویند و سخن او را تصدیق کنند و همانند فرشتگانی که بر گرد عرش الهی طواف می‌کنند، پای بر جایگاه پیامبران الهی نهند و سودهای فراوان در این عبادتگاه و محل تجارت زائران به دست آورند و به سوی وعده‌گاه آموزش الهی بشتابند.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱).

از منظر ایشان، ویژگی‌های حج، این‌هاست: ۱. جهاد هر ناتوان (همان، حکمت ۱۳۶)؛ ۲. عامل نزدیکی و هم‌بستگی مسلمانان (همان، حکمت ۲۵۲)؛ ۳. نابودکننده‌ی فقر و شوینده‌ی گناهان (همان، خطبه‌ی ۱۱۰). همو در وصیت خود به فرزندان فرموده است: «خدا را، خدا را، در باره‌ی خانه‌ی خدا؛ تا هستید، آن را خالی مگذارید؛ زیرا اگر کعبه خلوت شود، مهلت داده نمی‌شود.» (همان، نامه‌ی ۴۷). امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «اسلام برپاست؛ تا زمانی که کعبه برپاست.» (وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ۱۴) / ب



وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١١﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٢﴾ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرٍ مِنَ النَّارِ
فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٣﴾
وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٤﴾ وَلَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ
وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٦﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ
وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ تِلْكَ آيَاتُ
اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٨﴾

و چگونه (پس از ایمان آوردن) کافر می‌شوید؛ در حالی که آیات خداوند بر شما خوانده می‌شود و پیامبرش در میان شماست (، و این دو می‌تواند عامل مهمی در خودداری از کفر و ارتداد باشد. آری)، هر کس با کمک خدا (و پیروی از دین او) خود را (از خطر انحراف و هلاکت ابدی) حفظ کند، قطعاً به راه راست هدایت شده است. ۱۰۱ ای مسلمانان، چنان که شایسته است، خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید، و مبادا جز با حال تسلیم (در برابر خدا) از دنیا بروید. ۱۰۲ و همگی، خود را به وسیله‌ی ریسمان الهی (یعنی دین او، از سقوط و تباه شدن) حفظ کنید و (از اطراف آن) پراکنده نشوید، و نعمت (بزرگ) خدا را (که) بر شما (ارزانی کرد)، یاد کنید: آنگاه که (با یکدیگر) دشمن بودید؛ پس میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد. در نتیجه، به سبب نعمت او (یعنی اسلام)، با هم برادر شدید. و شما بر لبه‌ی

پرتگاهی از آتش بودید، و (خدا) شما را از آن نجات داد. خداوند این‌گونه آیات و نشانه‌هایش را برایتان روشن می‌کند تا هدایت شوید. ۱۰۳ باید از میان شما گروهی باشند که (مردم را) به خوبی دعوت کنند و به کار شایسته فرمان دهند و از کار ناشایست نهی کنند. ایشان‌اند که به هدف خود دست خواهند یافت. ۱۰۴ و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آن‌که معجزات و دلایل روشن برایشان آمد، دچار اختلاف شدند. آنان عذابی بزرگ خواهند داشت؛ ۱۰۵ در روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه خواهد شد. اما (به) سیاه‌رویان (گفته خواهد شد): آیا پس از ایمان آوردن‌تان کافر شدید؟ پس به سبب کفرورزیتان عذاب را بچشید. ۱۰۶ و اما سفیدرویان، در رحمت خداوند هستند (و) همیشه در آن خواهند ماند. ۱۰۷ این (سرنوشت ناسپاسان و سپاسگزاران، از آیات خداست که بر تو می‌خوانیم؛ در حالی که سراسر حق است. این سرنوشت، بر اساس عدل خداست؛ زیرا) خداوند نمی‌خواهد به هیچ‌یک از جهانیان ستمی (برسد). ۱۰۸

۱۰۳. وحدت اسلامی؛ سرمایه‌ای الهی

خداوند، در این آیه، هم با ذکر عامل و هم علت دعوت مسلمانان به وحدت، ایشان را به سمت حفظ اتحاد فرا می‌خواند.

عامل وحدت

وحدت، محور می‌خواهد؛ و الا هیچ‌گاه به دست نخواهد آمد. از این رو زمانی می‌توان انتظار وحدت داشت که همه‌ی انسان‌ها، حول محور واحد اجتماع کنند و امر او را فصل‌الخطاب بدانند. تعدد محورهای وحدت، التزام به برخی اوامر محور وحدت و نپذیرفتن سایر اوامر او، تفسیربه‌رأی اوامر و نواهی محور وحدت و ... خود عامل تفرقه و سرانجام انحطاط جامعه‌ی اسلامی خواهد بود.

در باره‌ی حبل الهی که عامل وحدت است و مسلمانان باید بدان چنگ زنند، احتمالات گوناگونی طرح شده است. برخی، حبل‌الله را قرآن؛ بعضی، دین اسلام؛ و گروهی، ائمه دانسته‌اند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که ما آن حبل‌الله هستیم. البته بهتر است که آیه را به همه‌ی این معانی حمل کنیم. مؤید این معنا، این روایت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است: «ای مردم، من دو ریسمان محکم برای شما یادگار نهاده‌ام که اگر به هر دوی آن‌ها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. یکی، از دیگری بزرگ‌تر است، و آن، کتاب خدا، قرآن، است که از آسمان به زمین کشیده شده، و دیگری، عترت و اهل‌بیت من. این دو از هم جدا نخواهند شد تا بر حوض (کوثر) بر من در آیند.» (بهارالانوار، ج ۲۴، ص ۸۳). استفاده‌ی خداوند از تعبیر حبل‌الله اما بدین حقیقت اشاره می‌کند که انسان در حال عادی و بدون داشتن مری و راه‌ها، در فعر دره‌ی طبیعت و چاه تاریک غرایز سرکش و جهل و نادانی باقی خواهد ماند، و برای نجات از این دره و برآمدن از این چاه، به رشته و ریسمان محکمی نیاز دارد تا بدان چنگ زند و بیرون آید (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۹).

علت دعوت خداوند به وحدت

خداوند در این آیه از طرفی نشان می‌دهد که احکام و دستورهایی که برای تحقق سعادت به انسان‌ها ارایه فرموده، همه دارای علت‌های محکم است، و از طرف دیگر، بزرگ‌ترین علت سعادت‌بخش بودن این احکام را استناد آن‌ها به خود

می‌داند. از همین رو بندگان را امر فرموده که هیچ سخنی را نپذیرند و هیچ امری را اطاعت نکنند مگر بعد از آن‌که وجه آن سخن و فلسفه‌ی آن اطاعت را فهمیده باشند؛ آنگاه دو مورد را از این دستور کلی استثنا کرده است: ۱. دستور داده که در برابر خود او تسلیم مطلق باشند، و این دستور خود را نیز چنین توجیه می‌کند که خدای متعال، تنها مالک علی‌الاطلاق انسان است. پس ایشان حق ندارند جز خواسته‌ی او را بخواهند و کاری غیر از خواسته‌ی او بکنند؛ ۲. امر فرموده که انسان‌ها آنچه را که رسول او ابلاغ می‌کند، به طور مطلق اطاعت کنند، و این دستور را نیز چنین توجیه کرده که چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از پیش خود چیزی نمی‌گوید و دستوری نمی‌دهد، آنچه می‌گوید، دستور خداست.

در این آیه اگر خداوند مسلمانان را به اعتصام به حبل‌الله و نداشتن تفرقه می‌خواند، بدین دلیل است که مسلمانان، ثمرات اتحاد و اجتماع، و تلخی عداوت، و حلاوت محبت و الفت و برادری را چشیدند و دیدند که به سبب تفرقه، تا لبه‌ی پرتگاه آتش رفتند، و پس از آن، به سبب اتحاد و الفت، از آتش نجات یافتند. برای همین، مبنای کلام و اساس دعوت، مشاهده و دریافت قرار گرفته است و نه فرض و تئوری؛ چون هیچ‌وقت کاری را که اثر عیان و تجربه‌می‌تواند بیان بکند، فرض و تئوری نمی‌تواند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، صص ۵۷۴-۵۷۶).

مادی‌گرایی؛ مهم‌ترین عامل تفرقه

منشأ هرگونه اختلاف و تضاصم، وابستگی به امور مادی دنیویست؛ زیرا در عالم ماده، از هر جهت، تضاحم و مضیقه و تعارض موجود است، و هر کسی به قدر دست‌آوردش از امور و منافع و لذات دنیوی، به همان اندازه به اختیار و تصرف دیگران تاخته است، و از این لحاظ، موجب بغض و خصومت خواهد شد. در موضوعات روحانی و معنوی اما هرگز تضاحمی به وجود نمی‌آید؛ زیرا در آنجا محدودیت و مضیقه‌ای نیست که یکی مزاحم دیگری باشد؛ مگر این‌که باز از لحاظ آثار و منافع مادی دنیوی بدان توجه شود، و چون مردم به سوی عالم روحانی و لاهوت پیش بروند، قهراً از جانب بغض و تضاحم، به سوی عطف و مهربانی راه‌سپار خواهند شد (تفسیر روشن، ج ۴، ص ۳۶۴). ب/



وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ
 ﴿١٠٩﴾ كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ
 وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَوْ اَمَّنْ اَهْلُ
 الْكِتٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لّٰهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَاَكْثَرُهُمْ
 الْفٰسِقُوْنَ ﴿١١٠﴾ لَنْ يَضُرَّوْكُمْ اِلَّا اَذًى وَاِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ
 يُوَلُّوْكُمْ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُوْنَ ﴿١١١﴾ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمْ
 الدِّلَّةَ اِيْنَ مَا تُقِفُوْا اِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللّٰهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ
 وَاَبَءُوْا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذٰلِكَ
 بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِثَايِتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ الْاَنْبِيَاَّ
 بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَاكٰنُوْا يَعْتَدُوْنَ ﴿١١٢﴾ لَيْسُوْا
 سَوَآءًا مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُوْنَ آيٰتِ اللّٰهِ اِنَّا
 اَلَيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُوْنَ ﴿١١٣﴾ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
 وَيَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُوْنَ
 فِي الْخَيْرٰتِ وَاُولٰٓئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿١١٤﴾ وَمَا يَفْعَلُوْا
 مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوْهُ وَاَللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالْمُتَّقِيْنَ ﴿١١٥﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آن خداست و (همه‌ی) کارها فقط به خداوند بازگردانده می‌شود. ۱۰۹ شما، بهترین گروهی هستید که برای مردم پدیدار شده است؛ که به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست نهی می‌کنید و به خداوند ایمان (حقیقی) دارید. (آری)، اگر اهل کتاب (نیز) ایمان می‌آوردند، برایشان بهتر بود. برخی از آنان ایمان دارند و بیشترشان نافرمان‌اند. ۱۱۰ (اهل کتاب، به ویژه یهود، جز آزاری (اندک)، به شما زبانی نخواهند رساند، و اگر با شما بجنگند، (برای فرار،) به شما پشت می‌کنند، و آنگاه یاری نخواهند شد. ۱۱۱ هر جا یافت شوند، (مُهر) ذلت بر آنان زده شده است (و در جامعه‌ی اسلامی امنیت نخواهند داشت)؛ مگر (در حالت تمسک) به رشته‌ی پیوندی از جانب خدا (یعنی پذیرش اسلام) و (با تمسک به) رشته‌ی پیوندی از

جانب مردم (یعنی پرداخت جزیه)، و به خشمی از جانب خداوند گرفتار شدند و مُهر درماندگی بر آنان زده شده است. این بدان سبب است که آنان به آیات و نشانه‌های خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را می‌گشتند؛ در حالی که هیچ حقی (بر این کار) نداشتند. (آری،) این (خشم الهی) بدین سبب بود که نافرمانی کردند و (از مرزهای الهی) پا فراتر می‌گذاشتند (و از دستورهای سرپیچی می‌کردند). ۱۱۲ (البته همه‌ی اهل کتاب) یکسان نیستند؛ گروهی از اهل کتاب، (در ایمان و عبادت) استوارند؛ آیات خدا را در ساعاتی از شب، سجده کنان می‌خوانند؛ ۱۱۳ به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به کار شایسته فرمان می‌دهند و از کار ناشایست نهی می‌کنند و در (انجام) کارهای خوب می‌شتابند. آنان، از شایستگان‌اند. ۱۱۴ و هر کار خوبی انجام دهند، هرگز از (پاداش) آن محروم نمی‌شوند. (آری،) خداوند پرهیزگاران را به خوبی می‌شناسد. ۱۱۵

۱۱۰. بهترین امت چه کسانی اند؟

منظور از «خَيْرَ أُمَّةٍ» در آیهی کریمه چیست؟ چنانچه ظاهر آیه ملاك قرار گیرد، طبعاً قید زمانی در آن وجود ندارد و شامل امت اسلام در طول تاریخ می‌شود. قبول این معنا، سؤالاتی جدی را پیش می‌آورد. در حدیثی آمده که راوی، آیه را در حضور امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ تلاوت می‌کند، و ایشان می‌فرماید: «آیا بهترین امت، امیرالمؤمنین و حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، را می‌کشند؟» (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۷۱). البته این سؤال جدی را می‌توان توسعه داد. حتی مسلمانانی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را درك کرده و معاصر آن حضرت بودند، بلافاصله پس از رحلت ایشان، امر خدا و رسول در باره‌ی جانشینی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را پشت گوش نهادند.

در روایت آمده که امیرالمؤمنین هنگام دفن حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ، با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درد دل کرده، در بخشی عرض کرد: «و به زودی دخرت، تو را از همیاری امت برای ستم به او آگاه خواهد کرد.» (کافی، ج ۱، ص ۴۵۸؛ نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۲). روند حوادث پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همان است که در دعای ندبه ترسیم شده است: «امت، بر کینه‌ورزی به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جدیت نمودند، و در قطع رحم ایشان همراه شدند؛ جز اندکی که در مراعات حق اهل بیت وفاداری کردند.» (بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۶؛ اقبال، ص ۲۹۶) (ن.ک: موضوع «منافقان» و «ضعف‌های ایمانی مسلمانان» در فهرست).

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در باره‌ی معنای آیه فرموده است که منظور، ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند. این فرموده، در احادیث دیگری نیز بازگو شده است. سیوطی، مفسر مشهور اهل تسنن نیز همین نکته را در معرفی «خیر اُمَّة» از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده و نوشته است: «أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» (الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۴).

کلمه‌ی «امت»، به معنای «هر جماعتی که موضوع واحدی، آنان را در بر بگیرد» است و الزاماً بر تعداد بسیار زیاد دلالت نمی‌کند (مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۶). مثلاً قرآن کریم در نقل ماجرای حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «و هنگامی که به (چاه)

آب مدین رسید، گروهی از مردم («أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ») را در آنجا دید که چارپایان خود را سیراب می‌کنند.» (قصص/۲۳).

نکته‌ی دیگر این‌که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در توضیح این‌که «خَيْرَ أُمَّةٍ» در آیه، ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند، به راوی فرمود که آیا مدح خداوند را در باره‌ی آنان می‌بینی: «امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.»؟ به نظر می‌رسد که منظور امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از این نحوه‌ی سؤال، این است که این ادعا که معنای امت در آیه‌ی شریف، همه‌ی مسلمانان‌اند، با اوصافی که در آیه ذکر شده (و نشان می‌هد که بهترین بودن امت، مبتنی بر این وصف‌هاست)، مطابقت نخواهد داشت؛ زیرا این اوصاف در باره‌ی همه‌ی امت صادق نیست.

آیه‌ی شریف، اهمیت فوق‌العاده‌ی امر به معروف و نهی از منکر را نیز یادآوری می‌کند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده است: «همه‌ی اعمال نیک و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، جز به اندازه‌ی قطره‌ای در برابر دریای بی‌کران نیست.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴).

به این نیز باید توجه کرد که اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، در «امر به معروف و نهی از منکر» جایگاه ویژه‌ای دارند. در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم: «... امر به معروف و نهی از منکر کردید؛ تا آنجا که دعوت الهی را اعلام و واجبات او را تبیین کردید و ... در این راه، به خوشنودی خداوند دست یافتید ...». در فرازی والاتر آمده است: «معروف، تنها آن است که شما بدان امر کرده‌اید، و منکر، فقط آن است که شما از آن نهی کرده‌اید.» (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۱۶). /



إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ
 مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 ﴿١١٦﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ
 فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ
 وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَتَهُ مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا
 وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي
 صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾
 هَآءِ نِمُّ أَوْلَاءٍ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ
 كُلِّهِ وَإِذَا التَّوَكَّمُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا عَصَا عَلَيْهِمْ
 الْإِنَّمَالُ مِنَ الْعَيْظِ قُلْ مَاتُوا بَعِيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
 الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾ إِنْ تَمَسَّسَكُمْ حَسَنَةٌ سَأَلْتُمْ عَنْهَا وَإِنْ نُصِبْكُمْ
 سَيِّئَةً يَفِرَّ حَوَابِهَا وَإِنْ نَصَبُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ
 شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾ وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ
 تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾

اموال و فرزندان کافران، هیچ چیز از
 (عذاب) خدا را از آنان دفع نخواهد کرد،
 و آنان اهل دوزخاند (و همیشه در آن
 خواهند ماند. ۱۱۶ توصیف آنچه (برای
 رسیدن به اهداف شومشان) در این زندگی
 دنیا خرج می‌کنند، مانند بادی است که
 سرمای شدیدی در آن (نهفته) است و به
 کشتزار کسانی که به خود ظلم کرده‌اند،
 می‌وزد و آن را نابود می‌کند. (به همین
 صورت، هزینه‌های آنان باعث نابودی
 خودشان می‌شود؛ نه قدرتمندی‌شان.
 آری)، خداوند به آنان ستم نکرده است؛
 ولی آنان به خودشان ستم می‌کنند. ۱۱۷
 ای مسلمانان، دوست هم‌رازی غیر از
 (هم‌کیشان) خود انتخاب نکنید؛ (که آنان)
 از هیچ شر و فسادى درباره‌ی شما کوتاهی
 نمی‌کنند، رنج و مشقت شما را دوست دارند،
 نفرت و دشمنی از سخنانشان پیداست، و
 آنچه دل‌هایشان پنهان می‌کند، (از آنچه
 می‌گویند)، بزرگ‌تر است. اگر عقل خود

را به کار بگیرید، بی‌شک (متوجه می‌شوید) که نشانه‌ها(ی دشمن) را برایتان تبیین کرده‌ایم. ۱۱۸ هان! این
 شماست که آنان را دوست دارید، و آنان، شما را دوست ندارند، و (شما) به همه‌ی کتاب‌ها(ی آسمانی) ایمان
 دارید؛ حال آن‌که آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند) و هنگامی که با شما روبه‌رو شوند، می‌گویند: «(ما
 هم) ایمان آورده‌ایم.»؛ (اما) هنگامی که با هم خلوت کنند، از (شدت) خشم بر شما، سرانگشتان (خود) را به
 دندان می‌گزند. بگو: «با همین خشمی که دارید، بمیرید. خداوند، (اسرار) درون سینه‌ها را به خوبی می‌داند.»
 ۱۱۹ اگر به شما خوبی (و گشایشی) برسد، آنان را غمگین می‌کند، و اگر به شما ناخوشی برسد، به سبب آن
 خوشحال می‌شوند. و اگر صبر کنید و خود را (از خشم خدا) در امان نگه دارید، به هیچ وجه نیرنگ و حيله‌شان
 زیانی به شما نمی‌رساند؛ (چرا که) خدا به کارهایشان احاطه دارد (و در برابر نیرنگ‌هایشان از شما حمایت
 خواهد کرد). ۱۲۰ زمانی (را یاد کن) که صبحگاهان از میان خانواده‌ات بیرون رفتی؛ در حالی که می‌خواستی
 مؤمنان را برای جنگ (أحد) در جایگاه‌هایی مستقر کنی. (آری)، خداوند بسیار شنوا و داناست. ۱۲۱

۱۱۸-۱۲۰. نوع رابطه‌ی مؤمنان با کافران

قرآن که کتاب هدایت و ضامن سعادت بشریت است، در بُعد اجتماعی خود به تنظیم مناسبات مسلمین با غیر ایشان مبادرت ورزیده است؛ چراکه اگر این مناسبات سامان نیابد، حیات امت اسلام به خطر خواهد افتاد. از این رو در روی کردی پیش‌دستانه، قبل از آن‌که دشمنان اسلام، ماهیت پلید خود را مشخص کنند، ایشان را به امت اسلام شناسانده است. خداوند، در این آیات، چند ویژگی کفار را طرح می‌کند، و مبتنی بر آن‌ها، از مؤمنان می‌خواهد که ایشان را دوست و محرم اسرار خود نگیرند و مبتنی بر اقتضای عقلانیت رفتار کنند، و سرانجام نیز راه مقابله با مکر و حیل‌ه‌ی آن‌ها را معرفی می‌کند.

مختصات کفار

ویژگی‌هایی که در این سه آیه در مورد کفار بیان شده، این‌هاست: ۱. هرگز در کارهایی که موجب فساد امر شما شود، کوتاهی نخواهند کرد و از هیچ کوششی در راه ضرر زدن به شما باز نخواهند ایستاد؛ ۲. آرزو دارند شما را به مشقت افکنند؛ ۳. نشانه‌های دشمنی شما، بر زبان‌ها و از لابه‌لای گفته‌هایشان ظاهر است؛ ۴. دشمنی‌شان با شما در دلشان بیشتر و بزرگ‌تر است از آنچه به زبان آشکار می‌کنند؛ ۵. شما را دوست ندارند؛ ۶. کتاب شما را تصدیق نمی‌کنند؛ ۷. با شما منافقانه برخورد می‌کنند؛ ۸. از ائتلاف و اجتماع کلمه‌ی مؤمنان، و این‌که خداوند آنان را یاری می‌کند، غضب، کینه و بغض دارند؛ ۹. اگر نعمتی - چون وحدت - نصیب مؤمنان شود، محزون می‌شوند؛ ۱۰. اگر محنت و رنجی - چون تفرقه - به مؤمنان رسد، خوشحال می‌شوند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۴، صص ۲۱۹-۲۲۴).

دوستی نکردن با کفار؛ اقتضای عقلانیت

عقل، قوه‌ای در وجود انسان و از شئون نفس است که خیر و شرّ و صلاح و فساد او را در ادامه‌ی زندگی مادی و معنوی تشخیص می‌دهد و در جریان امور و اعمال پیاده می‌کند (تفسیر روشن، ج ۴، ص ۴۰۷). بر اساس تعریف عقل، اگر امت اسلام با شناخت این صفات کفار، باز ایشان را محرم اسرار خود گیرد و دل‌سوز و خیرخواه خود بداند، یقیناً خلاف عقلانیت عمل کرده است.

بیداری و هشیاری مؤمن، مشروط به این است که عاقل و زیرک و دانشمند باشد؛ اما اگر جاهل و نادان و غافل و سفیه

باشند، کفار، ایشان را می‌ریزند و از دین خارج می‌کنند و به چاه ضلالت می‌اندازند و دین و دنیایشان را تباه می‌کنند. چنان‌که مشاهده می‌شود، اکثر دشمنان دین، عوام‌فریب‌اند؛ لکن نزدیک علما و دانشمندان و اشخاص عاقل و زیرک نمی‌آیند؛ بلکه نظر جاهلان را از آن‌ها برمی‌گردانند و آن‌ها را کهنه‌پرست معرفی می‌کنند و فرموده‌هایشان را خرافات جلوه می‌دهند (اطیب‌البیان، ج ۳، ص ۳۲۷).

علت دیگر عقلانی بودن دوستی نکردن با کفار، این است که کفار چون دینشان با مسلمین مخالفت دارد، ایشان را دوست ندارند و آرزو می‌کنند که آنان نیز چون خودشان به کفر و گمراهی که موجب هلاکت است، رو کنند؛ در حالی که مسلمین، کفار را دوست دارند؛ چراکه می‌خواهند آن‌ها مسلمان شوند و به بهشت راه یابند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۲۲۱). البته این خیرخواهی مسلمانان برای کفار نباید عاملی شود که برخلاف اصول مسلم عقلی عمل کنند و کفار را محرم راز خود گیرند.

صبر و تقوا؛ عامل مقابله با حیل‌ه‌ی کفار

صبر، اندیشیدن در باره‌ی آینده، دوربینی و به حساب نیابردن بعضی از زیان‌های ساده در مقایسه با سودهای کلان است که در آینده خواهد رسید. تقوا نیز ملتزم بودن به خط اسلام و منحرف نشدن از آن در زیر فشار مشکلات، بعضی از زیان‌ها و حتی شکست‌هاست. این یعنی تقوا، صرف پرهیز قلبی نیست؛ بلکه محفوف و مقرون به عمل است که صبر سازنده را در پی دارد؛ صبر نیز همچون انتظاری مثبت است که همراه با عملی جدی، خسارات را جبران و شکست را به پیروزی مبدل می‌کند (من‌هدی‌القرآن، ج ۱، ص ۶۴۷). بنابراین اگر مسلمانان در تکالیف خداوند صبوری ورزند و اوامرش را اطاعت کنند، یا در برابر خشم و اذیت کفار صبر کنند و در آنچه خداوند نهی فرموده، چون اختلاط با کفار، تقوا پیشه کنند، به عهد عبودیت خود با خداوند وفا کرده‌اند (س/۶۱-۶۰). در این حال، خداوند نیز حق ربوبیت خود را ایفا می‌کند (بقره/۴۰) و آنان را از جمیع آفات و خطرات حفظ خواهد کرد (تفسیر المراغی، ج ۴، ص ۴۸)؛ همچنان‌که خود وعده داده که هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند، راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد، و هرکس بر خدا توکل کند، امرش را کفایت می‌کند. خداوند، فرمان خود را اجرا می‌کند و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است (طلاق/۳۲). س/ب/



اذْهَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْسَلَا وَاللّٰهُ وَلِيُهُمَا وَعَلَى
 اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَاَنْتُمْ
 اَذِلَّةٌ فَاَتَقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾ اذْذَقُوا لِلْمُؤْمِنِينَ
 اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 مُزْلِقِينَ ﴿١٢٤﴾ بَلَى اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ
 هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ
 ﴿١٢٥﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ
 وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ ﴿١٢٦﴾ لِيَقْطَعَ
 طَرَفًا مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوْ يَكْتَبَهُمْ فَيَقْبَلُوْا حَاثِمِيْنَ ﴿١٢٧﴾
 لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَالْحَمْدُ
 لِلّٰهِ الَّذِيْ يَهْدِيْ مَن يَّشَاءُ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿١٢٨﴾ يَاۤاَيُّهَا
 الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تَاْكُلُوْا الرِّبٰۤا اَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا
 اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿١٢٩﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِيْ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ
 ﴿١٣٠﴾ وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ﴿١٣١﴾

زمانی (را یاد کن) که دو گروه از شما تصمیم
 گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه
 جدا شوند و برگردند)؛ در حالی که یاور و
 سرپرستشان خداست (و سزاوار نیست که
 اهل ایمان با داشتن چنین سرپرستی سست
 شوند)، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.
 ۱۲۲ (شایسته نیست از شما اندوه و سستی
 دیده شود؛ در حالی که) به راستی خداوند شما
 را در (جنگ) بدر، با آن که (در ظاهر) ناتوان
 بودید، یاری کرد. پس خود را از (خشم) خدا
 در امان نگه دارید (و سستی نکنید) تا شکر
 (نعمت یاری‌اش) را به جای آورده باشید. ۱۲۳
 زمانی (یاری‌تان کرد) که به مؤمنان می‌گفتی:
 «آیا برای‌تان کافی نیست که پروردگارتان با سه
 هزار فرشته‌ای که فرو فرستاده شده‌اند، بر
 نیروی شما بیفزایند؟» ۱۲۴ (و پیامبر در ادامه
 فرمود: «البتّه؛ برای‌تان کافی خواهد بود. با
 این حال،) اگر صبر کنید و خود را (از خشم
 خدا) در امان نگه دارید و (دشمنان) پیش
 از آن که آرام بگیرند، (دوباره) بر شما بتازند،

پروردگارتان با پنج هزار فرشته که (بر خود) نشانه‌هایی گذاشته‌اند، یاری‌تان خواهد کرد.» ۱۲۵ (البتّه) خداوند این (یاری)
 را فقط برای بشارت به شما قرار داد و بدین علت که دل‌هایتان با آن آرام گیرد، و یاری (حقیقی) تنها از طرف خداوند
 شکست‌ناپذیر و حکیم است (و فرشتگان فقط واسطه‌های خواست خدا هستند). ۱۲۶ (شما را یاری کرد) تا گروهی از
 کافران را نابود کند یا آنان را خوار و رسوا کند و (نیز) بدین منظور که دست خالی و نومید باز گردند. ۱۲۷ (ای پیامبر،)
 از این امر (یعنی هدایت و اسلام آنان)، چیزی در اختیار تو نیست؛ بلکه (اگر خدا بخواهد، با هدایت به اسلام، آنان
 را موفق به توبه می‌کند و) توبه‌شان را می‌پذیرد؛ یا (اگر هدایت‌پذیر نباشند،) عذابشان می‌کند؛ چون آنان ستم‌کارند.
 ۱۲۸ (آری،) آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط از آن خداست. (پس) هر که را بخواهد (و شایسته ببیند،)
 می‌آمزد، و هر که را بخواهد (و سزاوار بداند)، عذاب می‌کند. (البتّه) رحمت خداوند بر خشمش سبقت گرفته؛ (زیرا)
 خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۲۹ ای مسلمانان، ربا را که (سود آن) چندین برابر (بیشتر و کاملاً حرام) است،
 نخورید، و خود را از (عذاب) خدا در امان نگه دارید؛ باشد که به خواسته(های دنیا و آخرت) خود دست یابید، ۱۳۰ خود
 را از آتشی که برای کافران آماده شده است، حفظ کنید. ۱۳۱ از خدا و پیامبر اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید. ۱۳۲

استقامت در راه خدا؛ عامل تحقق امداد الهی

خداوند در این آیات وعده می‌دهد که اگر مسلمانان در جهاد و اجرای امر خدا صبور باشند و از گناهان و مخالفت با پیغمبر بپرهیزند، مشمول امداد الهی خواهند شد (ترجمه مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۲۳۵). این سنت قطعی الهی که اگر مسلمانان استقامت کنند، امداد الهی را درخواهند یافت، مربوط به زمان و مکان خاص نیست؛ بلکه وعده‌ی مطلق الهی است که در هر زمان و مکانی جریان و سرپا دارد (تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۴۹). در عصر حاضر نیز هرگاه مسلمانان مطابق خواست خداوند رفتار و به دستورها پیش عمل کنند، از مژده‌ی الهی بهره‌مند می‌شوند و به خوشنودی قلبی می‌رسند و اضطرابشان از میان می‌رود و اطمینان می‌یابند و در نهایت نیز پیروز می‌شوند.

البته باید توجه کرد که استقامت در راه خداوند، هزینه‌هایی نیز در بر دارد و گمان این‌که بدون صرف هر گونه هزینه‌ای می‌توان دین خدا را یاری کرد، گمانی باطل است. در قرآن کریم نیز آمده که مطلق این‌که بگویند پروردگار ما خداوند یگانه است، کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید بر مقتضیات این موضع خود استقامت کنید و استوار بمانید تا مورد عنایت و مشمول سنت امداد خداوند قرار گیرید (فصلت/۳۰؛ جن/۱۶). البته نصرت الهی یقیناً تحقق بخش اهداف امت اسلام است؛ اما خود را در یکی از این دو قامت یا هر دو نشان می‌دهد: پیروزی نصرت‌یافتگان؛ یا شهادت ایشان (توبه/۵۲)؛ که هر دوی این نتایج، برای مؤمنان، نیکوست. قیام حضرت امام حسین علیه السلام با شهادت امام و یاران ایشان به هدف رسید؛ اما قیام امام امت ما، امام خمینی رحمته الله علیه، با تشکیل حکومت اسلامی به هدف خود نایل شد.

نصرت، مخصوص خدای عزیز و حکیم است

خداوند، اعمال نصرت را مطلقاً منحصر به خود دانسته و فرموده که هیچ‌کس مگر به خواست خدا نمی‌تواند دیگری را یاری کند؛ اما در همین حال، خود را نیز با صفات عزیز و حکیم توصیف کرده است. این یعنی ۱. نصرت خود را بر اساس حکمتش شامل حال انسان‌ها می‌کند و کسی بنا بر تصادف یا به‌گراف یاری نمی‌شود؛ ۲. خداوند مقتدر و شکست‌ناپذیر، ناصر کسانی است که در صراط مستقیم سیر می‌کنند. پس ایشان نیز اقتدار می‌یابند و دچار شکست نمی‌شوند. /

۱۲۳ - ۱۲۷. حقیقت امداد الهی به مؤمنان

خداوند، سنت‌های گوناگونی دارد که قواعد موجود در نظام هستی هستند، و هرکس به مقتضای این قواعد و قوانین عمل کند، جایگاه خود را در این نظام احسن درخواهد یافت.

امداد خداوند؛ در گرو صبر و تقوا

اصل ماده‌ی امداد، انبساط و گستردن از خارج معنی می‌دهد، و در اینجا، منظور، انبساط از جهت قدرت و نیروست (تفسیر روشن، ج ۵، ص ۱۲).

اصل ماده‌ی صبر نیز به معنای حفظ نفس از اضطراب و جزع از طریق سکون و اطمینان است. صبر، دارای سه قسم است: ۱. صبر در طاعت؛ صبر در عمل به وظایف و اجرای آنچه خداوند واجب کرده، و استقامت در این طریق بدون کوتاهی و اضطراب؛ ۲. صبر در معصیت؛ صبر و ثبات در ترک معاصی، منکرات و محرّماتی که خداوند نهی کرده است؛ ۳. صبر در مصیبت؛ صبر بدون اضطراب بر بلا و آنچه مخالف طبع انسان است و با مواجهه‌ی با آن دچار عذاب می‌شود (التحقیق، ج ۶، ص ۱۸۱).

تقوا نیز به معنای حفظ شیء است از آنچه آزار می‌رساند و ضرر می‌زند، و قرار دادن نفس از خطر شیء مخوف در حفاظ (المفردات، ص ۸۱). تقوا، کلید هر در بسته و ذخیره‌ی رستخیز و عامل آزادگی از هرگونه بردگی و نجات از هرگونه هلاکت است. در پرتو پرهیزکاری، تلاشگران، پیروز و رستگار می‌شوند و به هر آرزویی می‌توانند برسند (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۰).

در گرو مراتب گوناگون صبر و تقواست که امداد الهی در سه مرتبه شامل حال بندگان می‌شود: ۱. بشارت یا مژده دادن که موجب خوشحالی و انبساط می‌شود؛ ۲. حصول اطمینان و ثبات نفس که اضطراب را از بین می‌برد؛ ۳. رسیدن به نتیجه و موفقیت و پیروز شدن. شخص مؤمن در این مورد باید به قدرت، علم، سلطنت، نفوذ و احاطه خداوند متعال معرفت پیدا کند و بفهمد که یاری و موفقیت، از جانب خداوند است؛ زیرا حاکمیت و سلطنت و اختیار، با اوست، و او محیط به موجودات و عوالم، غنی بالذات، قادر و عالم نامحدود است، و نظم و تدبیر امور، با اوست (تفسیر روشن، ج ۵، ص ۱۶).



﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ
النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ
مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفِرَةٌ
مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ ﴿١٣٦﴾ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ
﴿١٣٧﴾ هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾
وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
﴿١٣٩﴾ إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ ۗ
وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوَاهُ بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ
ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾

از یکدیگر پیشی بگیرد به سوی آمرزشی (بزرگ) از پروردگارتان و بهشتی (بی نظیر) که وسعتش (به اندازه‌ی) آسمان‌ها و زمین است (و) برای پرهیزگاران آماده شده است؛ ۱۳۳ (همان) کسانی که در آسایش و سختی انفاق می‌کنند و خشم (خود) را فرو می‌برند و از (خطای) مردم در می‌گذرند. (چنین) کسانی نیکوکارند، (و) خداوند، نیکوکاران را دوست دارد. ۱۳۴ و آنان که چون کار بسیار زشتی انجام می‌دهند یا (با گناهان کوچک‌تر) به خود ستم می‌کنند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند - (آری)، جز خدا چه کسی گناهان را می‌بخشد؟ - و بر آنچه کرده‌اند، آگاهانه پافشاری نمی‌کنند. ۱۳۵ پاداش آنان، آمرزشی از جانب پروردگارشان و بهشت‌هایی است که از زیر (درختان) آن، رودها جاری است (و) همیشه در آن خواهند ماند. پاداش اهل عمل چه

نیکوست! ۱۳۶ بی‌شک پیش از شما سنت‌هایی (در مورد زندگی و سرنوشت مؤمنان و کافران) سپری شده است. پس در زمین گردش کنید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان (آیات الهی) چگونه بوده است. ۱۳۷ این (آیات) برای (عموم) مردم توضیح داده شده و برای پرهیزگاران مایه‌ی هدایت و موعظه است. ۱۳۸ (به علت ضربه‌ای که در اُحد از مشرکین خوردید)، سست و اندوهگین نشوید؛ که اگر شما (به‌راستی) مؤمن باشید، برتری خواهید یافت. ۱۳۹ اگر (در اُحد) جراحت و آسیبی به شما رسید، به آن گروه (کافر نیز از طرف شما) جراحت و آسیبی مانند آن رسید. (ما از روی مصلحتی که شما نمی‌دانید،) این روزهای (قدرت و پیروزی) را میان مردم دست‌به‌دست می‌گردانیم، و (آنچه لازم است شما بدانید، این است که) خداوند بدین ترتیب (می‌خواهد در نهایت) مؤمنان (حقیقی) را مشخص کند و از میان شما، گواهانی (بر اعمال دیگران) برگزیند. خداوند، ستم‌کاران را دوست ندارد (! اگر چه گاهی به‌ظاهر پیروز شوند)؛ ۱۴۰

۱۳۹. ثبات در عقیده و استقامت داشته باشید

یکی از سنت‌های خدا در جوامع، این است که صاحبان ایمان پیروز می‌شوند. پس بر ایشان لازم است که سست نشوند، و فکر شکست خوردن و نومیدی به جان‌های آنان راه پیدا نکند. نیز بر ایشان واجب است که از بعضی زیان‌ها ناراحت نشوند؛ چراکه به‌زودی سود پیروزی، زیان‌های کوچک را جبران خواهد کرد (تفسیر هدایت، ج ۱، ص ۶۱۹).

زمانی که جنگ احد با شکست لشکر اسلام پایان یافت و بسیاری از بزرگان مهاجر و انصار کشته شدند، تزلزل در اراده و هراسی در دل‌های گروهی که از صحنه‌ی نبرد فرار کرده بودند، پدید آمد. آیه‌ی شریف، خاطر آنان را تسلا می‌دهد و می‌گوید که هرگز نباید در عزم و اراده‌ی خود متزلزل شوید و در نشر دین اسلام کوتاهی کنید؛ زیرا لازمه‌ی ایمان به آفریدگار، ثبات در عقیده و استقامت است، و شکست مسلمانان در این واقعه، بدین سبب بود که به لوازم ایمان ملتزم نبودند و در برابر ناگواری‌ها صبر و بردباری پیشه نکرده بودند. فقط هنگامی مسلمانان در جامعه‌ی بشریت سرفراز و بر اجتماعات شرک و کفر چیره خواهند بود که ایمان در دل‌های آنان رسوخ کند، و تقوا و خویشتن‌داری را پیشه کنند. در این صورت، همواره با ظفر و پیش‌رفت همگام خواهند بود (انوار درخشان، ج ۳، صص ۲۱۰-۲۱۱).

ایمان؛ قرین با علو مسلمانان

آیه‌ی شریف اگر «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» را مطلق آورده، و بالادست بودن مسلمانان را به هیچ قیدی به جز ایمان مقید نکرده، برای این بوده که بفهماند شما مسلمانان، اگر ایمان داشته باشید، نباید در عزم خود سست شوید، و نباید برای این‌که بر دشمنان (مطابق مضمون و سیاق آیات در سوره‌ی آل‌عمران و مطالب تفاسیر، در جنگ احد) ظفر نیافته‌اید و نتوانسته‌اید از آنان انتقام بگیرید، اندوهناک شوید؛ برای این‌که ایمان، امری است که با علو شما قرین و توأم است، و به هیچ وجه ممکن نیست که با حفظ ایمان خود، زبردست کفار

واقع شوید؛ چون ایمان، ملازم با تقوا و صبر است، و ملاک فتح و ظفر هم همین دو است. همچنین آیه‌ی شریف اگر علو مسلمانان را به ایمان مشروط کرده، با این‌که خطاب به مسلمانان با ایمان است، برای این بوده که اشاره کند به این‌که هر چند مسلمانان و مؤمنان، مخاطب آیه بودند، به مقتضای ایمانشان عمل نکردند و صفاقی چون صبر و تقوا را که داشتن آن، مقتضای ایمان است، نداشتند؛ وگرنه اثر خود را می‌بخشید، و در این جنگ ضربه نمی‌خوردند و آن آسیب‌ها را نمی‌دیدند. این، حال هر جماعتی است که در داشتن ایمان مختلف باشند؛ گروهی، ایمان حقیقی داشته باشند؛ عده‌ای دیگر، ایمانشان سست باشد؛ و جمعی هم منافق و بیمار دل باشند. به همین علت می‌توان گفت که آیه‌ی شریف، به هر سه گروه نظر دارد: هم تشویق مؤمنان حقیقی؛ هم اندرز به مؤمنان سست‌ایمان؛ و هم عتاب و توبیخ منافقان و بیمار دلان (المیزان، ج ۴، ص ۴۰). در اصول کافی، از حضرت امام جعفر صادق (ع) در باره‌ی صفات مؤمن چنین روایت شده است: «برای مؤمن، قوتی در دین، ایمانی از روی یقین، حرصی در دانایی به احکام، و نشاطی در هدایت شدن به راه راست وجود دارد.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۱).

یادآوری‌های آیه

طبق آیه‌ی شریف، شکست موضعی در یک جنگ، نشانه‌ی شکست نهایی مسلمانان نیست. هر شکستی می‌تواند مقدمه‌ی پیروزی جدید و بلکه بیشتر باشد. مسلمانان باید به خاطر داشته باشند که اگر به ایمان و اطاعت برگردند، در جنگ‌ها به پیروزی خواهند رسید؛ زیرا در سایه‌ی ایمان می‌توان بر همه‌ی جهان غالب شد. مطابق این آیه، پیروزی و شکست ظاهری، ملاک نیست، و برتری در نتیجه‌ی عقاید صحیح و تفکر سالم، اصل پیروزی و کامیابی است. در حالی که در جهان‌بینی مادی، سلاح و تجهیزات، عامل پیروزی به شمار می‌آیند، در بینش الهی، عامل پیروزی، ایمان است (تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۶۲). / د



وَلِيْمَحْصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ ۝۱۴۱ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوْا الْجَنَّةَ وَّلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ جٰهَدُوْا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصّٰبِرِيْنَ ۝۱۴۲ وَّلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَاَيْتُمُوْهُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۝۱۴۳ وَّمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهٖ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبِهٖ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَّسَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ ۝۱۴۴ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ كَتَبًا مُّوَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهٖ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ نُؤْتِهٖ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشّٰكِرِيْنَ ۝۱۴۵ وَكَانَ مِنْ نَّبِيِّ قَتَلَ مَعَهٗ رِيْبِيْنَ كَثِيْرًا فَمَا وَهَنُوْا لِمَا اَصَابَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَمَا ضَعُفُوْا وَمَا اسْتَكَانُوْا ۝۱۴۶ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ ۝۱۴۷ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ اِلَّا اَنْ قَالُوْا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَاَسْرَفْنَا فِيْ اَمْرِنَا وَثَبَّتْ اَقْدَامَنَا وَاَنْصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝۱۴۸ فَآتَاهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ۝۱۴۹

و نیز برای این که خداوند، (وجود) مؤمنان را (از هر آلودگی روحی) پاک و (برای خودش) خالص کند و کافران را به تدریج نابود کند. ۱۴۱ آیا پنداشته‌اید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد؛ در حالی که هنوز خداوند، کسانی از شما را که هم جهاد کردند و هم صبر نمودند، مشخص نکرده است؟ ۱۴۲ بی‌شک شما پیش از روبه‌رو شدن با مرگ (در راه خدا)، آرزوی خود را داشتید. (پس در جنگ احد)، در حالی که نگاه می‌کردید، حقیقتاً آن را درک کردید؛ اما پا به فرار گذاشتید). ۱۴۳ محمد فقط پیامبری است که پیش از او پیامبرانی بوده‌اند؛ نه بنا بر پندار شما، الهه‌ای که پیروزی به دست او باشد). آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به (عقاید کفر آمیز) گذشته‌تان باز می‌گردید؟ و هر کس به گذشته‌اش بازگردد، به هیچ وجه

به خداوند زبانی نخواهد رساند. بی‌شک خداوند به سپاسگزاران پاداش خواهد داد. ۱۴۴ مرگ هر کس فقط با اجازه‌ی خدا امکان‌پذیر است؛ (این)، سرنوشتی معین و مدّت دار (است). هر کس پاداش دنیا را بخواهد، از آن به او می‌دهیم، و هر کس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می‌دهیم، و قطعاً به سپاسگزاران پاداش خواهیم داد. ۱۴۵ چه بسیار پیامبرانی که همراهشان مردانی الهی جنگیدند و به سبب آنچه (از مشکلات) در راه خدا به آنان رسید، سست و ناتوان نشدند و (در برابر دشمن) سر فرود نیاوردند. (آری)، خداوند، صابران را دوست دارد. ۱۴۶ و سخن‌شان (در مواجهه با سختی‌های جنگ)، تنها این بود: «پروردگارا، گناهان و زیاده‌روی در کارهایمان را بر ما ببخش و گام‌هایمان را استوار کن و ما را یاری و بر کافران پیروز فرما.» ۱۴۷ خدا (نیز) پاداش دنیا و پاداش نیکوی آخرت را به آنان داد. (آری)، خداوند، نیکوکاران را دوست دارد. ۱۴۸

۱۴۱ - ۱۴۲. آزمون‌های الهی

یکی از سنت‌های الهی که در آیات و روایات بدان اشاره شده، سنت آزمایش است. خداوند، به امتحان بندگانش برای کسب آگاهی از احوالشان نیاز ندارد؛ اما خلقت انسان به گونه‌ای است که شکوفایی استعدادهای معنوی وی، وابسته به موفقیت در گذراندن اوضاع سخت و صبر و تحمل در مقابل شداید و بلاهاست. از این رو خدا با فراهم آوردن زمینه‌ی چنین آزمایش‌هایی، بندگان صالح و اولیایش را به سمت کمال و سعادت هدایت می‌کند.

فلسفه‌ی آزمایش‌های الهی

مفهوم آزمایش و امتحان خداوند، با آزمایش‌های ما بسیار متفاوت است. آزمایش الهی، همان «پرورش و تربیت» است؛ یعنی همان‌گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گازند تا آب‌دیده شود، آدمی را نیز در کوره‌ی حوادث سخت پرورش می‌دهند تا مقاوم شود (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۲۶).

باید توجه کرد که نسبت دادن امتحان به خداوند، نسبتی مجازیست؛ زیرا امتحان حقیقی از کسی صادر می‌شود که عاقبت امر را نداند و بخواهد به وسیله‌ی امتحان آن را معلوم کند؛ در حالی که خداوند از عواقب امور کاملاً آگاه است (مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۲۳-۲۴). بنابراین، اطلاق امتحان به برخی از افعال الهی ممکن است به یکی از این دو سبب باشد:

۱- مردم، بسیاری از تکالیف و اوامر خود را برای امتحان اجرا و صادر می‌کنند، و منظورشان این است که اشخاص را بدین وسیله آزمایش کنند، و می‌دانیم که قرآن مجید نیز طبق اطلاقات و اصطلاحات معمول مردم سخن می‌گوید. پس به تکالیفی که خداوند متوجه اشخاص می‌کند نیز امتحان اطلاق می‌شود؛ همان‌گونه که در قرآن در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». در اینجا، منظور از امتحان خداوند، این است که او حضرت ابراهیم علیه السلام را به تکالیفی مکلف کرد.

۲- چون نحوه‌ی رفتار خداوند با بندگان خود، مانند رفتار آزمایش‌کنندگان است، یعنی همان‌طور که مردم تا کسی را آزمایش نکنند، پاداش نمی‌دهند و به کیفر نمی‌رسانند، خداوند هم با این‌که از اعمال اشخاص حتی قبل از ارتکاب کاملاً آگاه است، تا آنان مرتکب اعمال خوب یا بد نشوند، به آن‌ها پاداش نمی‌دهد و آن‌ها را عقوبت نمی‌کند. به همین مناسبت، به رفتار خداوند با بندگان، امتحان گفته می‌شود (مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۲۳-۲۴).

آزمایش؛ سنت حتمی الهی

چون نظام حیات در جهان هستی، نظام تکامل و پرورش است،

و تمامی موجودات زنده، مسیر تکامل را می‌پیمایند، و حتی درختان نیز استعدادهای نهفته‌ی خود را با میوه بروز می‌دهند، همه‌ی مردم، از انبیا تا دیگران، طبق این قانون عمومی باید آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا کنند. گرچه امتحانات الهی متفاوت است، بعضی مشکل و برخی آسان است و قهراً نتایج آن‌ها نیز با هم فرق دارد، آزمایش برای همه هست. قرآن مجید، به امتحان عمومی انسان‌ها در آیه‌ی ۲ سوره‌ی عنکبوت چنین اشاره می‌فرماید: «أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يَتَزَكَّوْا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» آیا مردم گمان می‌کنند که وقتی ایمان آوردند، بدون امتحان رها می‌شوند؟ (مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۳۹). آزمایش الهی، یک سنت جاویدان است؛ چون بعد از این آیه، بلافاصله به این حقیقت اشاره شده که امتحان، یک سنت جاودانی الهیست. امتحان، مخصوص جمعیت مسلمانان نیست؛ بلکه سنتیست که در تمام امت‌های پیشین نیز جاری بوده است.

سنت آزمایش از نظر روایات

در نهج‌البلاغه، در باره‌ی آزمایش بشر می‌خوانیم: «سوگند به حق آن خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق و برای حق مبعوث کرد، شما مسلمانان حتماً و شدیداً آزمایش خواهید شد، و بی‌گمان غریب می‌شوید تا خالص از ناخالص جدا شود، و همانند محتویات دیگ جوشان، زیر و رو خواهید شد؛ تا آنجا که اعلا‌ی شما، اسفل، و اسفل شما، اعلا قرار گیرد.» (نهج‌البلاغه، ص ۵۷).

در مجمع‌البیان از امام صادق علیه السلام روایت شده که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شد و برادرانش به عیادتش آمدند و از حال ایشان سؤال کردند، ایشان فرمود: «بسیار بد.» گفتند: مثل شما توقع نمی‌رفت چنین پاسخی بدهید. حضرت فرمود: «خدا فرموده: و نبلوكم بالشرِّ و الخیر فتنه. مراد از خیر، سلامت و غنا، و مراد از شر، مرض و فقر است.» (البرهان، ج ۳، ص ۸۱۹).

آزمایش مؤمنان پیش از ظهور قائم

حضرت صادق علیه السلام ذیل آیه‌ی «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ» فرمود: «پیش از قیام قائم ما، علاماتی برای مؤمنان وجود دارد.» محمد بن مسلم گفت: این علایم چیست؟ فرمود: «خدا می‌فرماید: ما مؤمنان را به چیزی، یا به ترس از پادشاهان، یا به افزایش قیمت اجناس، یا به کساد تجارت آن‌ها، یا با مرگ‌های پشت سر هم و بدون دلیل روشن، یا به کمی میوه‌ها و زراعات آزمایش می‌کنیم، و بشارت بده به صبرکنندگان. در آن هنگام، به‌زودی فرج قائم ما اتفاق افتد. ای محمد، این‌ها، تأویل آیه بود که بیان کردم، و خداوند فرموده: تأویل آیات را نمی‌دانند مگر راسخون در علم.» (تفسیر جامع، ج ۱، ص ۲۷۳). /



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا
يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾
بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾ سَنُلْقِي
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ
مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَأْوَهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ
مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ
وَعَدَهُ إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ
وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْبَبَكُمْ
مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ
مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ
وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
﴿١٥٢﴾ إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوِنُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ
وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ
غَنَمًا بَغْمٍ لِكَيْ لَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ
وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥٣﴾

ای مسلمانان، اگر از کافران اطاعت کنید، شما را به عقاید کفرآمیز گذشته تان باز می گردانند؛ در نتیجه، زیان کار خواهید شد. ۱۴۹ (آنان، سرپرست شما نیستند؛ بلکه خداوند، سرپرست شماست، و اوست که بهترین یاری دهندگان است. ۱۵۰ بی شک در دل های کافران به سبب شریک قرار دادن (چیزی) برای خدا که دلیلی در مورد آن نازل نکرده است، ترس خواهیم افکند. جایگاهشان آتش است. چه بد است جایگاه ستم کاران! ۱۵۱ بی شک هنگامی که با یاری و لطف خدا (در اُحد) آنان را قلع و قمع می کردید، خداوند وعده اش را (مبنی بر پیروزی شما) برایتان محقق کرد. پس هنگامی که سستی نشان دادید و در کار (جنگ و تقسیم غنایم)، دچار اختلاف شدید و پس از آن که چیزهایی (از پیروزی و غنیمت) را که دوست داشتید، به شما

نشان داد، (از پیامبر) نافرمانی کردید، (پس از همه ی این اشتباهات، خدا یاری اش را از شما دریغ کرد. علت نزاع شما این بود که) برخی از شما، دنیا را می خواهد، و برخی از شما، خواهان آخرت است. آنگاه شما را از (پیروزی بر) آنان بازداشت تا شما را بیازماید. البته (خدا) شما را بخشید؛ (زیرا) خداوند بر مؤمنان لطف و عنایت دارد. ۱۵۲ زمانی (را به یاد آورید) که دور می شدید (و فرار می کردید) و به هیچ کس اعتنا نمی کردید، و آن در حالی بود که پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می خواند. آنگاه (خدا) شما را با سختی و گرفتاری پی در پی مجازات کرد. (اینها را گفتیم) تا برای آنچه از دست تان رفته و آسیب هایی که به شما رسیده، اندوهگین نشوید. (آری)، خداوند از کارهایتان آگاه است. ۱۵۳

۱۴۹. خطر ارتداد در جامعه‌ی اسلامی

یک اصل کلی این است که سامری‌ها در هر زمانی حضور دارند و سعی می‌کنند مسلمانان را اغوا کنند و به ارتداد و ارتجاع برسانند (بقره/۱۰۹ و ۲۱۷). اینان، ابتدا با هجوم به فرهنگ اصیل اسلامی، پایه‌های اعتقادی ایشان را سست و متزلزل می‌کنند و به انحراف می‌کشاند؛ چراکه اعتقادات مستحکم دینی، راه تجاوز، سلطه و سیطره‌ی بیگانگان را می‌بندد. آنگاه کژراهه‌های خود را فرهنگ پیش‌رو و تمدن برتر می‌نمایانند و جلوی پای مسلمانان قرار می‌دهند.

در خلال و پایان جنگ اُحد، دشمنان اسلام با برخی تبلیغات مسموم‌کننده اما پوشیده در لباس نصیحت و دل‌سوزی، تخم تفرقه را در میان مسلمانان پاشیدند و با استفاده از وضع نامساعد روانی عده‌ای از مسلمانان تلاش کردند آنان را به اسلام بدبین کنند (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۲۴). آنان در اثنای جنگ، با انتشار شایعه‌ی کشته شدن رسول خدا ﷺ پس از مجروح شدن ایشان، و در پایان جنگ، با القای این خیرخواهی که جنگ با کفار قریش در احد اشتباه بوده و از این به بعد نیز این کار صلاح نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۴، ص ۶۵)، در پی این بودند که زمینه‌های سوءاستفاده و بازگشت مجدد خود و ارتداد و ارتجاع مسلمانان را پدید آورند. از همین رو خداوند به مسلمانان هشدار جدی داد که اطاعت مسلمانان از کفار و میل به دوستی آنان، ایشان را به خسران - که همان بازگشت به کفر قبلی است - می‌کشاند. البته توطئه و دسیسه‌ی دشمن و خطر ارتداد و ارتجاع، به جنگ احد اختصاص ندارد؛ بلکه این یک اصل کلی‌ست که نتیجه‌ی گرفتار شدن در دام نیرنگ کافران، عقب‌گرد کردن و بازگشت به کفر و از دست دادن سرمایه‌های ایمانی و انسانی‌ست، و از بزرگ‌ترین مظاهر خسارت که اصل سرمایه‌ی انسانی را تلف می‌کند (المفردات، ص ۲۸۱)، زیونی و ذلت انسان یا امت اسلامی‌ست (تسنیم، ج ۱۵، صص ۷۱۶-۷۱۸).

نمونه‌ی اطاعت از کفار

چون ارتداد و ارتجاع، یکی از ثمرات اطاعت از کفار است، ضرورت دارد که این پدیدار به‌درستی تبیین شود.

اطاعت را موافقت با اراده‌ای دانسته‌اند که انسان را به کاری ترغیب می‌کند؛ حتی اگر امر و دستوری بر تحقق آن اراده موجود نباشد. موافقت نیز با رغبت، میل و اراده همراه است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۲۹۰؛ التبیان، ج ۳، ص ۱۴). از این رو اطاعت مسلمانان از کفار، بدین معنی‌ست که مسلمین، اراده و خواست آنان را در حوزه‌های گوناگون تشخیص دهند و با میل و رغبت در تحقق آن بکوشند و قهراً از افکار و برنامه‌ی عملی ایشان پیروی کنند (تفسیر روشن، ج ۵، ص ۷۴). امروزه مستکبران و زیاده‌خواهان جهان ممکن است ملت‌های دیگر را به وابستگی به خود دستور ندهند و هدایت نکنند؛ اما در پرتو شعارهای خود مبنی بر ضرورت تحقق دموکراسی، آزادی، مبارزه با تروریسم و ... اراده دارند که مردم دنیا را برده و بنده‌ی خود کنند. شواهد محکمی، وجود این اراده را تأیید می‌کند. در این حال اگر عده‌ای با شوق و رغبت به دامان استکبار رفتند و فریب مکرشان را خوردند، باید آماده‌ی پذیرش ذلت و خواری زیر پرچم سیادت و آقایی کفار باشند. پس چه‌بسا آنجا که خداوند می‌فرماید «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به‌کلی از خدا گسسته می‌شود)؛ مگر این‌که از آن‌ها بپرهیزد (و به سبب هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید). خداوند، شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست» (آل‌عمران/۲۸)، بدین علت باشد که پذیرفتن ولایت کفار، سبب اطاعت از ایشان خواهد شد. آمیزش و رفت‌وآمد با کفار، اهل ضلال، فساق و فجّار، مسلمانان را مثل آن‌ها خواهد کرد؛ چنان‌که مشاهده می‌شود که از زمانی که باب معاشرت با کفار باز شده، چه اندازه فساد اخلاق و بی‌دینی در امت اسلام رشد کرده، و البته هر چه پیشتر برویم، زیادتر نیز می‌شود (اطیب‌البیان، ج ۳، ص ۳۸۷). از این رو خداوند از اختلاط با کفار نهی می‌کند و بازگشت همه‌چیز را به خود می‌شناساند تا همه بدانند که قدرت و عزت مطلق، از آن خداست (فاطر/۱۰)، و هر که از خدا اطاعت کند (مؤمنان)، از قدرت و عزت بهره‌مند خواهد شد (منافقون/۸). / ب



ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا تَوَلَّوْا وَمَا قَاتَلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحِبُّ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾ وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾

بعد از آن سختی و گرفتاری، آرامشی را به صورت خوابی سبک بر شما فرو فرستاد؛ که گروهی از شما را فرا گرفت؛ در حالی که گروهی که فکر حفظ جانشان آنان را غمگین کرده بود، درباره‌ی خدا گمان ناروا همچون گمان (های دوران) جاهلیت داشتند. می‌گویند: «آیا (به سبب وجود پیامبر،) چیزی از امر (پیروزی) در اختیار ماست؟» بگو: «همه‌ی امر (پیروزی)، در اختیار خداست.» در دل‌هایشان چیزی (از کفر) را پنهان می‌کنند که برایت آشکار نمی‌کنند. می‌گویند: «اگر چیزی از امر (پیروزی) در اختیار ما بود، اینجا کشته نمی‌شدیم.» بگو: «اگر در خانه‌هایتان (هم) بودید، بی‌شک کسانی که کشته شدن بر آنان مقرر شده بود، (با پای خودشان) به قتلگاه‌هایشان می‌رفتند تا خداوند (تقدیرش را محقق کند و) آنچه (از افکار) را که در دل‌هایتان است، بیازماید و آنچه

(از ایمان) را که در سینه دارید، خالص و پاکیزه (یا شرکتان را کاملاً مشخص) کند. خداوند، (اسرار) درون سینه‌ها را به‌خوبی می‌داند.» ۱۵۴ کسانی از شما که در روز رویارویی دو گروه (مسلمان و کافر) پشت کردند و برگشتند، فقط شیطان بود که آنان را به سبب برخی از کارهایی که کرده بودند، به لغزش انداخت. البته خدا آنان را بخشید؛ (زیرا) خداوند بسیار آمرزنده و بردبار است. ۱۵۵ ای مسلمانان، مانند کسانی نباشید که کافر شدند و درباره‌ی برادرانشان که به سفر رفتند (و مردند)، یا (در جنگ) رزمنده (و کشته) شدند، گفتند: «اگر نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند.» در نهایت، خداوند این (پندار) را حسرت و افسوسی در دل‌هایشان قرار می‌دهد. (آری، این از جهل آنان است؛ زیرا) خداوند زنده می‌کند و می‌میراند. (پس مانند آنان نباشید؛ زیرا) خداوند به کارهایتان بیناست. ۱۵۶ اگر در راه خدا کشته شوید یا بمرید، بی‌شک آمرزش و رحمتی از جانب خدا (برای شما)، بهتر است از آنچه (دیگران از مال دنیا) جمع می‌کنند. ۱۵۷

۱۵۶ - ۱۵۷. رضایت به قضای الهی

برداشت‌های نادرستی که از دیرباز از رابطه‌ی اختیار انسان با قدر و قضای الهی شده، این پندار را پدید آورده که اعتقاد به تقدیر و قضا، با اختیار انسان در تضاد است و باید یکی را برگزید. از همین رو، گروهی به قضا و قدر در پهنه‌ی هستی معتقد شده و اختیار انسان را انکار کرده‌اند؛ در حالی که برخی دیگر که اختیار انسان را بدیهی انگاشته‌اند، قضا و قدر را توجیه کرده‌اند. پیروان مکتب تشیع، راهی میان این دو برگزیده و هرگونه تعارض و تنافی بین این دو موضوع را منکر شده‌اند. امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که از جبر و تقدیر سؤال کرد، فرمود: «نه جبر صحیح است و نه تقدیر؛ بلکه مرحله‌ی میان جبر و تقدیر وجود دارد که حق در همان مرحله است، و هیچ‌کس غیر از آگاهان و اندیشمندان یا کسانی که آگاهان به آن‌ها آموخته باشند، از این مرحله آگاه نیست.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۰). همچنین شخصی از آن حضرت سؤال کرد: آیا خدا بندگانش را به ارتکاب گناهان مجبور می‌کند؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «خدا عادل‌تر از آن است که مردم را به ارتکاب معاصی مجبور کند و سپس آنان را نکوهش و مجازات کند.» شخصی پرسید: آیا خداوند، آنان را به خود واگذاشته است؟ امام علیه السلام فرمود: «اگر چنان بود، هیچ‌گاه آنان را نهی نمی‌کرد.» سؤال‌کننده پرسید: آیا مرحله‌ی دیگر در این میان وجود دارد؟ امام علیه السلام فرمود: «بله؛ مرحله‌ی به وسعت بین زمین و آسمان.» (همان).

انسان ضمن آن که موجودی مختار و دارای انگیزه است و حتی در مختار بودنش آزاد نیست و لازم است که اختیار داشته باشد، از آزادی مطلق در اعمال اختیاری برخوردار نیست و هر کاری را به هر شکل که بخواهد، نمی‌تواند محقق کند؛ زیرا کارهای اختیاری انسان، ناگزیر از مجاری خاص و با ویژگی‌های مشخصی پدیدار می‌شوند. در کارهای عادی مانند خوردن و خوابیدن چگونه است؟ آیا هرگونه اراده کنیم، می‌توانیم راه برویم؟ برای مثال، فرد بی‌پا چگونه می‌تواند راه برود؟ آیا اگر نیروی درک‌کننده در وجود ما نباشد، می‌توانیم ببندیشیم؟ اگر به هر یک از افعال اختیاری خود توجه کنید، به این نتیجه خواهید رسید که تحقق آن، نیازمند یک سلسله مقدمات و زمینه‌های شناخته‌شده یا ناشناخته‌ی غیرارادی است که محدوده و اندازه‌ی آن پدیده را تشکیل می‌دهند، و تقدیر، با تعریفی که از آن ارایه شد، چیزی غیر از تعیین همین اندازه‌ها و مجرای تحقق پدیده نیست. بنابراین، افعال ارادی و اختیاری ما نیز همچون دیگر پدیده‌های این جهان، مشخصات و ویژگی‌ها و

آثار معینی دارند که تقدیر آن‌ها محسوب می‌شود. یکی از ویژگی‌ها و بلکه مهم‌ترین شاخص افعال اختیاری، ارادی بودن آن‌هاست که در شمار تقدیرات پدیده‌های اختیاری به حساب می‌آید؛ یعنی مجرای تحقق این‌گونه افعال، اراده و اختیار انسان است. خدا مقدر فرموده که انسان این کارها را با اختیار و اراده‌ی خویش بکند. گاهی چند فعل اختیاری، زمینه‌ی پیدایش و مجرای تحقق یک کار اختیاری دیگر هستند. به عبارت دیگر، تقدیرات یک پدیده‌ی اختیاری، خود از مجرای اختیار و اراده‌ی انسان پدید می‌آیند.

قرآن، سرگذشت حضرت موسی علیه السلام و خدمتگزاری او برای شعیب علیه السلام را نقل فرموده است. خدا به حضرت شعیب علیه السلام که از بندگان صالح او بود، وعده فرمود که کلیم خویش را خادم او قرار دهد. خدا، مقدمات این کار را از مجرای کارهای اختیاری حضرت موسی علیه السلام مقرر فرمود، و حوادث به گونه‌ای پیش آمد که حضرت موسی، در شهر مصر، آن مرد کافر قبطی را که با یکی از بنی‌اسرائیل نزاع می‌کرد، به قتل رساند و آنگاه از ترس دستگاه حکومت فرعون، از شهر خارج شد و به طرف مدین حرکت کرد. در مدین، اتفاقات متعددی افتاد، و در نهایت، در مقابل هشت یا ده سال شبانی برای حضرت شعیب، با یکی از دخترانش ازدواج کرد. بدین ترتیب، وعده‌ی الهی تحقق یافت، و حضرت موسی علیه السلام، سرگرم خدمتگزاری و شبانی برای حضرت شعیب علیه السلام شد. شاید آن هنگام که حضرت موسی از مصر خارج می‌شد و همه‌ی کارهایش را با اراده‌ی خود به انجام می‌رساند، از نتیجه‌ی آن‌ها ناآگاه بود. ما نیز در زندگی روزانه‌ی خویش افعال اختیاری فراوانی داریم که زمینه‌ساز تحقق کارهای اختیاری دیگری هستند؛ بدون این که ما در ابتدا از ارتباط این دو آگاه باشیم.

اعتقاد به قضای الهی، مستلزم مجبور بودن انسان در زندگی نیست؛ زیرا قضا، تعبیر دیگری برای توحید افعالی است. وقتی می‌گوییم قضای الهی بر تحقق این پدیده‌ی خاص تعلق گرفته، و آن پدیده حتماً به وجود خواهد آمد، منظورمان این است که مقدمات و زمینه‌ی لازم - و به اصطلاح، علت تامه‌ی - این پدیده محقق شده، و با وجود علت تامه، پیدایش نیافتن معلول، ناممکن است. در افعال اختیاری، اراده‌ی انسان، جزء مقدمات و علل محسوب می‌شود، و بدون آن‌ها، علت تامه پدید نمی‌آید، و در صورت پیدایش، فعل، دیگر جبری نیست؛ زیرا اختیار هم جزئی از علت تامه است. پس اعتقاد به قدر و قضای الهی در صحنه‌ی هستی، امری تردیدناپذیر است و هیچ ملازمه‌ای با جبر انسان و محکومیتش به سرنوشتی ناخواسته ندارد. /



وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تَحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾ إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمنَ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾ وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُعَلِّقَ مِنْ بَعْدِهِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾ أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا لَهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦٢﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٦٤﴾ أَوَلَمَّْا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾

اگر بمیرید یا کشته شوید، (در هر صورت، در قیامت) جمع و فقط به پیشگاه خدا روانه خواهید شد. ۱۵۸ به سبب رحمتی از جانب خداوند، با آنان نرم خو شدی، و اگر تندخو و سنگ دل بودی، حتماً از گرد تو پراکنده می شدند. بنابراین (اگر اشتباه کردند)، آنان را ببخش و برایشان (از خدا) آموزش بخواه و در کار(های جاری که مشورت پذیر است)، با آنان مشورت کن. پس از آن، هنگامی که (در کاری) تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن؛ که خدا توکل کنندگان را دوست دارد. ۱۵۹ اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد، و اگر شما را (رها کند) و یاری نکند، چه کسی پس از او شما را یاری می کند؟ (پس) مؤمنان باید بر خدا توکل کنند. ۱۶۰ سزاوار هیچ پیامبری نیست که خیانت کند؛ (چون آنان معصوم اند). هر کس خیانت کند، روز قیامت، همراه خیانتش می آید؛ آنگاه کارهای هر کس

کامل به او داده می شود و از (حق) آنان کم گذاشته نخواهد شد. ۱۶۱ آیا کسی که از رضای خدا پیروی می کند، مانند کسی است که گرفتار خشمی از جانب خدا شده و جایگاهش جهنم است؟ و چه بد فرجامی است! ۱۶۲ (هر يك از) آنان، نزد خدا (دارای) درجاتی هستند، و خداوند به کارهایشان بیناست. ۱۶۳ بی شك خداوند بر مؤمنان منت گذاشت در آن هنگام که در میانشان پیامبری از (نوع) خودشان فرستاد که آیاتش را بر آنان می خواند و آنان را رشد می دهد و به آنان کتاب (آسمانی) و حکمت را یاد می دهد، و حقیقتاً آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند. ۱۶۴ آیا هنگامی که (در احد) آسیبی به شما رسید (و هفتاد نفر از شما کشته شدند) که دو برابر آن را (در جنگ بدر به دشمن) رسانده بودید (و هفتاد نفر از مشرکان را کشتید و هفتاد نفر را اسیر کردید)، گفتید: «این (مصیبت) از کجاست؟» بگو: «آن از جانب خودتان است؛ (چون شما از سوی خدا مخیر شدید که یا آن هفتاد اسیر را بکشید، یا در مقابل فدیه آزادشان کنید و سپس به همان تعداد کشته شوید، و شما پیشنهاد دوّم را پذیرفتید). خداوند بر هر کاری تواناست.» ۱۶۵ مرکز طبع و نشر قرآن کریم

کسانی است که تخلفی از آنان سر زده و سپس پشیمان شده‌اند. بدیهی است که شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته، اگر خشن و تندخو و انعطاف‌ناپذیر و بدون روح گذشت باشد، به‌زودی در برنامه‌های خود با شکست مواجه می‌شود و مردم را از دور خود می‌پراکند و از وظیفه‌ی رهبری خویش باز می‌ماند. حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده است: «گشادگی سینه، ابزار رهبری (خوب) است.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶). از همین رو خداوند در این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد که از تقصیر آنان بگذرد و آنها را مشمول عفو خود کند و برایشان آموزش بخواهد؛ یعنی در قبال بی‌وفایی‌هایی که با ایشان کردند و مصایبی که در این جنگ برایشان فراهم آوردند، از حق خود درگذرد؛ ضمن این‌که نزد خداوند نیز برای آنان شفاعت کند و برای مخالفت‌هایی که با فرمان خداوند کرده بودند، آموزش بخواهد (تفسیر نمونه، ج ۳، صص ۱۴۱-۱۴۲).

۲. مشورت در امور

اگرچه مشورت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود در باب چگونگی مواجهه با کفار، نتیجه‌ی رضایت‌بخشی نداشت، مشورت، به مراتب بیشتر از زبان‌های آن است و آثار بسیاری در پرورش فرد و اجتماع و ارتقای شخصیت آن‌ها دارد (همان، ص ۱۴۳).

در باب مشورت، چند نکته شایان توجه است: الف. مشورتی که در آیه بدان توصیه شده، مربوط به ولایت و تدبیر امور عامه و طرز اجرای قانون است؛ نه قانون‌گذاری دینی و تشریح؛ ب. از سیاق آیه بیش از این بر نمی‌آید که مشورت رجحان دارد؛ اما در کارهای کلان مملکت که بدون مشورت به مقصد نمی‌رسد، مشورت واجب می‌شود؛ ج. گستره‌ی مشورت، رهبران، والیان و متصدیان امور را نیز در بر می‌گیرد. اهمیت مشورت نیز تا بدان حد است که فسق والی به عزل او منجر نمی‌شود؛ ولی خودرأیی و ترک مشورت والی که مستلزم فوت حق عمومی است، باعث عزل والی می‌شود (تسنیم، ج ۱۶، صص ۱۵۱-۱۵۶).

۳. قاطعیت در اتخاذ تصمیم نهایی

به همان اندازه که هنگام مشورت باید نرمش و انعطاف نشان داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی باید قاطع بود و هرگونه تردید و دودلی و پراکندگی آرا را کنار زد. این در حالی است که بررسی و مطالعه‌ی جوانب گوناگون مسائل اجتماعی که فرایند تصمیم‌سازی است، کاری جمعی است؛ اما اجرای تصمیم نهایی، نیاز به عزمی واحد دارد. در نهایت نیز برای تحقق تصمیم نهایی باید بر خدا توکل کرد؛ یعنی در عین فراهم کردن اسباب و وسایل عادی، استمداد از قدرت بی‌پایان پروردگار را نباید از یاد برد (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۹). آ/ب

۱۵۹. شاخصه‌های نرم‌خویی و رأفت رهبر جامعه‌ی اسلامی

مبتنی بر عظوفت و مهربانی پروردگار، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قلب، زبان و رفتار، دارای نرمی است، و این نرمی برای هر کسی که می‌خواهد به وظایف عمومی و مردمی خود عمل کند، و به‌ویژه برای انبیا و مرسلین، صددرصد لازم است. در مقابل، قساوت و سختی دل که مبدأ خشونت، صلابت و درشت‌خویی در گفتار و رفتار، و در نتیجه، تفرق و پراکندگی است، در ایشان وجود ندارد؛ چراکه برخلاف مقصود و غرض رسالت و تبلیغ است (تفسیر روشن، ج ۵، صص ۱۱۵-۱۱۶).

آیه‌ی شریف، برخلاف کافران و منافقان که بر اساس اعتقاد به اصلت اقتصاد، هرگونه تحول و گرایش در جامعه را مبتنی بر مدار و محور اقتصاد تلقی می‌کنند - همانان که قائل به اصلت دنیا هستند و گاهی اقتصاد را زیربنا و گاهی روبنا می‌دانند -، رأفت و مهربانی رهبر در اصلاح جامعه را دارای سهم تعیین‌کننده می‌داند. منافقان می‌گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند، انفاق نکند تا پراکنده شوند.»؛ اما خداوند، دو پاسخ به این پندار غلط می‌دهد: ۱. هرچند اقتصاد بی‌اثر نیست، اصلت با اخلاق و اعتقاد است؛ چنان‌که مؤمنان صدر اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در قضایایی چون شعب ابی‌طالب تنها نگذاشتند؛ ۲. اگرچه سعی فرد و جامعه، ابزار مادی اقتصاد است، زمام اقتصاد، تنها به دست خداست. از این رو خداوند در پاسخ به منافقان که انفاق به اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نهی می‌کردند، فرموده است: «خزاین آسمان‌ها و زمین، از آن خداست؛ ولی منافقان نمی‌فهمند.» (تسنیم، ج ۱۶، صص ۱۴۱-۱۴۲). پس آن محور کلیدی که امت را حول امام نگاه می‌دارد، اقتصاد نیست؛ بلکه مهربانی و رأفت امام نسبت به امت است، و چون رسول خدا به سبب رحمتی از ناحیه‌ی خداوند، نسبت به مؤمنین، مهربان است، به او امر شد که ایشان را ببخشد و برایشان استغفار کند و با ایشان در امور مشورت کند، و وقتی تصمیمی گرفت، بر خدا توکل کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۴، ص ۸۶). از این رو شاخصه‌های نرمش رهبر جامعه‌ی اسلامی با مؤمنان، در چند محور تجلی می‌یابد:

۱. عفو از حق خود و استغفار برای بخشودن حق خدا

می‌دانیم که مسلمانان در اثنای جنگ احد، نافرمانی‌هایی از دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و بعد از جنگ نیز به سبب اندوهی که از کشته شدن دوستانشان داشتند، از عمل رسول خدا خرده گرفتند و کشته شدن آنان را به آن جناب نسبت دادند و به ایشان اعتراض کردند (همان)؛ اما یکی از صفات مهم رهبری نظام اسلامی نیز داشتن گذشت و نرمش و انعطاف در برابر



وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّيِّ الْجَمْعَانِ فِإِذِنَ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ
 ﴿١٦٦﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعُنَكُمُ هُمْ لِلْكَفْرِ
 يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي
 قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
 وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلْ فَادْرءُوا عَن أَنْفُسِكُمْ
 الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ
 بِمَاءِ آتِهِمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا
 بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾
 ﴿١٧١﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
 أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧٢﴾ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ
 مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ
 ﴿١٧٣﴾ الَّذِينَ قَالَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ
 فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٤﴾

آنچه در روز رویارویی دو گروه (مسلمان و کافر، یعنی روز جنگ اُحد) به شما رسید، با اجازه‌ی خدا بود و هدف این بود که مؤمنان را مشخص کند. ۱۶۶ و (همچنین) منافقان را معلوم کند. (هنگامی که) به آنان گفته شد «بیاید در راه خدا بجنگید، یا (از حریم خود) دفاع کنید»، گفتند: «اگر از (وقوع) جنگی با خبر بودیم، بی‌شک از شما پیروی می‌کردیم.» آنان در آن روز به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان. با دهان‌هایشان چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست. خداوند به پنهان‌کاری‌شان داناتر است. ۱۶۷ (همان) کسانی که (از جنگ) کناره گرفتند و درباره‌ی برادرانشان (که در میدان جنگ کشته شدند)، گفتند: «اگر از ما پیروی می‌کردند (و به جنگ نمی‌رفتند)، کشته نمی‌شدند.» بگو: «اگر راست می‌گویند (و اختیار امور به دست شماست)، مرگ را از خودتان دفع کنید.» ۱۶۸ به هیچ وجه کشتگان در راه خدا را

مرده (و نابودشده) نپندار؛ بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند؛ ۱۶۹ در حالی که برای آنچه خدا از فضلش به آنان داده است، خوشحال‌اند و برای کسانی (از مؤمنان) که در پی‌شان هستند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند، شادی می‌کنند؛ زیرا (برایشان روشن شده که برادران باایمانشان که هنوز در دنیا هستند، در آخرت،) نه ترسی آنان را فرا می‌گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۱۷۰ (آری،) به سبب نعمتی (بزرگ) از جانب خدا و فراتر از آن (نعمت)، شادمان‌اند و (خوشحال‌اند از) این‌که خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند. ۱۷۱ کسانی که پس از زخمی شدن (در جنگ اُحد)، به (دعوت) خدا و پیامبر پاسخ (مثبت) دادند (و برای مقابله با حمله‌ی احتمالی مشرکان، به سوی حمراءالاسد حرکت کردند)، کسانی از آنان که خوب عمل کردند و خود را (از خشم خدا) در امان نگه داشتند، پاداشی بزرگ خواهند داشت. ۱۷۲ (آن نیکوکاران باتقوا،) کسانی هستند که (برخی از) مردم به آنان گفتند: «مردم (مشرک، لشکریان خود را) برای (جنگ با) شما جمع کرده‌اند؛ پس، از آنان بترسید.» پس (آن سخن،) بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا برای ما کافی‌ست، و چه بشتیبان

خوبی‌ست.» ۱۷۳

۱۶۹ - ۱۷۱. حیات برزخی

معنای آیه چنین است: «... در باره‌ی کسانی که هنوز به آن‌ها نپیوسته و پشت سر آنان‌اند، شادمان هستند که ایشان را خونی نخواهد بود و غمگین نمی‌شوند.»؛ یعنی شهدا شادی می‌کنند از این‌که می‌دانند برای مؤمنانِ باقی‌مانده در دنیا، پس از ورودشان به عوالمِ پس از مرگ، بیم و اندوهی نیست.

اینجا، نکته‌ی دقیقی هست. آیه می‌فرماید: شهدا برای کسانی که به آنان نپیوسته‌اند و پشت سرشان قرار دارند، مسرورند. منظور آیه، این نیست که آنان برای همه‌ی مؤمنانی که در طول تاریخ و پس از ایشان خواهند آمد، شادمانی می‌کنند؛ بلکه شادی آنان را متوجه دوستان هم‌زم و همراهشان می‌داند که هنوز در دنیا باقی‌اند. طبری در توصیف این اشخاص نوشته است: «(شهدا) برای برادرانِ ملحق‌نشده به خود شادی می‌کنند که از آنان جدا شده‌اند؛ در حالی که آن‌ها در دنیا زنده بودند و بر روش این شهدا، در جهاد با دشمنان خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم گام برمی‌داشتند...» (جامع‌البیان، ج ۴، ص ۱۱۶). زمخشری نیز نوشته است: «منظور، کسانی‌اند که پشت سر آن‌ها و پس از آنان (در دنیا) باقی مانده‌اند و اینان (شهدا) بر ایشان سبقت گرفته‌اند.» (کشاف، ج ۱، ص ۴۴۰).

آیه‌ی شریف بیان می‌کند که شهدا از سعادتمندی اخروی هم‌زمان خود اطلاع دارند، و از این جهت شادند، و نیز از این بابت که خداوند اجر مؤمنان را تباه نمی‌کند. طبعاً از این گزارش برمی‌آید که ایشان از دوستان خود در دنیا آگاهی قطعی دارند و از ایمان حقیقی و صدق نیت آنان، و در نقطه‌ی مقابل، از حال منافقان و افراد ضعیف‌الایمان یا حتی کسانی که احیاناً در آینده از طریق مستقیم خارج خواهند شد، واقف‌اند؛ نه این‌که دچار تلقی اشتباه و خیال‌خام باشند. به تعبیر دیگر، سیاق آیه نمی‌پذیرد که شادی آنان صرفاً بر اساس دانسته‌های دنیایی باشد که با خطا همراه است؛ چه بسا رزمندگانی که هم‌سنگران فاقد نیت خالص یا حتی منافق دارند و خود شهید می‌شوند. آیه نمی‌خواهد بفرماید که چنین شهدایی، فی‌المثل برای منافقانی که در کنارشان به ایمان تظاهر می‌کرده‌اند، خوشحال‌اند. بنابراین، از آیه، نوعی آگاهی شهیدان از امور دنیا به دست می‌آید.

گرچه این آگاهی اثبات‌شده، اجمالی‌ست، راه را بر انکار کلی حیات و اطلاع برزخی می‌بندد؛ ضمن آن‌که تفصیل بیشتر و سایر مصادیق آگاهان برزخ از دنیا را می‌توان از آیات دیگر و روایات فراوان فریقین (شیعه و سنی) به دست آورد. رك: توضیحات نساء/۶۴.

مرکز تبیین و نشر قرآن کریم

این آیات تذکار می‌دهد که شهدا، مرده پنداشته نشوند؛ بلکه زنده دانسته شوند. البته هرچند خطاب اولیه، به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، پیام برای همه‌ی مخاطبان قرآن کریم است. به‌علاوه، آیات شریف، برخی از حالات آنان در حیاتِ پس از شهادتشان را توصیف کرده است. برخی اساساً منکر وجود عالم و حیاتی در بین مرگ و قیامت شده و ادعا کرده‌اند که در این فاصله، مردگان همگی در بی‌خبری یا حتی فنا هستند. البته گاهی این ادعا، با انگیزه‌ی رد کردن «توسل» به اولیای الهی طرح می‌شود؛ یعنی می‌خواهند بگویند آنان خبری از ما و دنیای ما ندارند تا به آنان متوسل شویم و مخاطب قرارشان دهیم یا مشکلاتمان را با آن‌ها در میان بگذاریم. آیات شریف، از جمله مستندات است که ادعاهایی از این قبیل را باطل می‌کنند.

اکنون به شرح نکته توجه شود: ۱. در این آیات، بیان شده که شهدا زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. گرچه تا اینجا نوع حیات آنان معلوم نیست، مشخص شده که آنان به فنا نپیوسته و نیست و معدوم نشده‌اند؛ ۲. در آیه دوم، مطلب فراتر رفته و نشان می‌دهد که آنان از عطایای الهی خوشحال‌اند. پس تثبیت می‌شود که دارای درک هستند.

تا اینجا، حیات برزخی شامل ادراک اثبات شده است. البته این نوع حیات، مختص مؤمنان نیست. در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی غافر، در باره‌ی آل فرعون گزارش شده است: «عذاب آن‌ها، آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند، و روزی که قیامت برپا شود، دستور داده می‌شود که آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید.» از این بیان معلوم می‌شود که عذاب اولیه‌ی طرح‌شده در آیه، مربوط به پیش از قیامت یعنی برزخ است. پس مجرمان توصیف‌شده در آیه نیز عذاب برزخی را ادراک می‌کنند.

آنچه البته در باره‌ی شهدا گفتنی‌ست، فراتر و شامل ارتباط ادراکی با این عالم است؛ نکته‌ای که با بحث توسل نیز ارتباط دارد. شهدا با این دنیا ارتباط دارند. به تعبیر دیگر، درک و اطلاع آنان، محدود به همان عالمی نیست که درش متنعّم‌اند و روزی می‌خورند؛ بلکه از این عالم نیز خبر دارند. بخش مربوط به این ویژگی در آیات، از کلمه‌ی «یَسْتَبْشِرُونَ» آغاز می‌شود که معنای مصدری آن، «شاد شدن به‌واسطه‌ی یک خبر» است (استبشّر: إذا وجد ما یبشّره من الفرح، مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۲۵). در نتیجه،



فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهُمْ سَوْءٌ وَّاتَّبَعُوا
 رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿٧٦﴾ اِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ
 يُخَوِّفُ اَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾
 وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ يُسَارِعُوْنَ فِي الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوْا اللَّهَ
 شَيْئًا يُرِيْدُ اللَّهُ اَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزْبًا فِي الْاٰخِرَةِ وَّهُمْ عَذَابٌ
 عَظِيمٌ ﴿٧٨﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ اَشْرَوْا الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ لَنْ يَضُرُّوْا
 اللَّهَ شَيْئًا وَّهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
 اَنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ خَيْرًا لَّا نُنْفِسُهُمْ اِنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ لِيْزِدُوْا اِثْمًا
 وَّهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٨٠﴾ مَا كَانَ لِلَّهِ لِيْذَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلٰى مَا اَنْتُمْ
 عَلَيْهِ حَتّٰى يَمِيْزَ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَا مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُطْلِعَكُمْ
 عَلٰى الْغَيْبِ وَاللّٰكِنَّ اللّٰهُ يَجْتَبِيْ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ فَتَمَنُّوْا
 بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَاِنْ تُوْمِنُوْا وَتَتَّقُوْا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿٨١﴾
 وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَبِيْحُلُوْنَ بِمَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ
 خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُوْنَ مَا بَيْحُلُوْا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
 وَاِنَّ لِلّٰهِ مِيْرٰثَ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ وَاَللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ ﴿٨٢﴾

(ولی دشمن آنجا نبود) و بدون این که ناراحتی و رنجی (به سبب وقوع جنگ) به آنان رسیده باشد، با نعمتی از جانب خدا (یعنی سلامت) و لطف و فضلی (به سبب تجارت در مسیر) بازگشتند و از رضای خدا پیروی کردند. خداوند، لطف و فضل بزرگی دارد. ۱۷۴ آن (که شما را از جهاد باز می‌دارد)، فقط شیطان است که دوستانش را ترسناک جلوه می‌دهد. بنابراین، از آنان ترسید، و اگر ایمان دارید، از من بترسید. ۱۷۵ مبدا آنان که در کفر می‌شتابند، تو را اندوهگین کنند. آنان به هیچ وجه به خدا زیانی نخواهند رساند. خدا می‌خواهد هیچ بهره‌ای در آخرت برایشان قرار ندهد، و آنان، عذابی بزرگ خواهند داشت. ۱۷۶ کسانی که کفر را به (بهای) ایمان خریده‌اند، به هیچ وجه به خدا زیانی نخواهند رساند و عذابی دردناک خواهند داشت. ۱۷۷ هرگز کافران نپندارند که مهلت دادن ما به آنان، برایشان

بهتر است. ما فقط به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند، و آنان عذابی خوار کننده خواهند داشت. ۱۷۸ خداوند قصد ندارد مؤمنان را در این وضعیت که شما دارید، رها کند؛ تا آن که (شخص) پلید را از (انسان) پاک (سرشت) جدا کند، و خداوند قصد ندارد شما را از غیب آگاه کند؛ ولی خداوند هر که را بخواهد، به پیامبری برمی‌گزیند (و او را از غیب آگاه می‌کند). بنابراین، به خدا و پیامبرانش ایمان آورید. (آری،) اگر ایمان آورید و خود را (از خشم خدا) حفظ کنید، اجری بزرگ خواهید داشت. ۱۷۹ کسانی که از (پرداخت حقوق شرعی) آنچه خدا از فضلش به آنان داده است، بخل می‌ورزند، هرگز نپندارند که آن (بخل) برایشان بهتر است؛ بلکه برایشان بدتر است؛ (چرا که) به زودی در روز قیامت، آنچه که نسبت به آن بخل ورزیده بودند، چون طوقی بر گردنشان افکنده خواهد شد. (آری،) میراث آسمان‌ها و زمین، تنها برای خداست، و خداوند از کارهایتان آگاه است. ۱۸۰

۱۷۸. مهلت‌دهی به کفار؛ چرا؟

آیه‌ی شریف، از مهلت دادن به کفار سخن گفته است. مصدر «مُلی»، «املاء» است، و معنای آن را «مهلت دادن، تأخیر انداختن و طولانی کردن عمر» گفته‌اند (لسان‌العرب، ج ۱۵، ص ۲۹۰). موضوع آیه، این پرسش را در برابر ما می‌نهد: مهلت دادن خداوند به کفار که طبعاً مستلزم برخورداری بیشتر آنان از نعمت‌ها، طغیانگری بیشتر و بعضاً آزاررسانی به مؤمنان و ... است، چه توجیهی دارد؟

در پاسخ، به این موارد اشاره می‌شود: ۱. از حکمت‌های قطعی خلقت انسان، امتحان است: «... مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می‌کنید.» (ملک/۲). امتحان، امکان رشد را فراهم می‌کند، و اگر نباشد، موفقیت‌ها و رتبه‌یافتن‌های ناشی از آن نیز نخواهد بود. پس آزمون، فرصت‌ساز است. البته از سوی دیگر، لازمه‌ای اجتناب‌ناپذیر یعنی ناکامی کسی که در آن سستی نشان دهد و فرصت‌سوزی کند نیز وجود دارد: «بی‌گمان همه‌ی شما را با مواردی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم. پس استقامت‌کنندگان را بشارت ده.» (بقره/۱۵۵)؛

۲. هرچه آزمون دشوارتر باشد، امکان بروز قابلیت‌ها بیشتر است. امتحان سخت‌تر، سطح و سقف فرصت‌ها را افزایش می‌دهد. برای مثال، در مقایسه‌ی میان مسابقات منطقه‌ای، قاره‌ای و جهانی، هر چه سطح مسابقه بالاتر باشد، کار برای مسابقه‌دهنده دشوارتر است؛ در حالی که ارزش رتبه‌ها و جایگاه‌ها نیز بیشتر است؛ ۳. یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که سطح آزمون را افزایش و طیف نتایج را گسترش می‌دهد، واقعی‌تر بودن آن است. هرگز سربازی که در یک مانور نظامی، در برابر دشمن فرضی رتبه می‌آورد، مقایسه‌شدنی با دیگری نیست که در میدان واقعی جنگ رشادت نشان می‌دهد و رتبه‌ی برتر را کسب می‌کند.

امتحانات این عالم، واقعی و گاه بسیار دشوار است. به دو شاهد و نمونه توجه شود: الف. خدای متعال، میدان مسابقه را باز گذاشته تا بسیاری از قابلیت‌ها ظهور یابد و بسیاری رتبه‌ها کسب شود. اگر نظام عالم این‌گونه بود که هرکس طاعت می‌ورزید و صالح بود، آشکارا و مستمراً پاداش داده

می‌شد و نافرمان بدکار به نحوی عیان و همیشگی چوب مجازات می‌خورد، آزمون‌ی تمام‌عیار شکل نمی‌گرفت. اگر مثلاً هر که دروغ می‌گفت، زبانش می‌سوخت یا دهانش کج می‌شد یا ...، دیگر امتحان میسر نبود. پاداش و کیفر دنیایی وجود دارد؛ اما نه به گونه‌ای که صلابت و جدیت امتحان رنگ بپازد و برهم بخورد؛ ب. خداوند در مجازات تعجیل نمی‌ورزد، و اگر چنین بود، بساط امتحان برچیده می‌شد: «و اگر خداوند، مردم را به سبب ظلمشان مجازات می‌کرد، جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت؛ ولی آن‌ها را تا زمان معینی به تأخیر می‌اندازد...» (نحل/۶۱). این، البته جلوه‌ای از رحمت الهی‌ست: «و پروردگارت، آمرزنده و صاحب رحمت است. اگر می‌خواست آنان را به سبب اعمالشان مجازات کند، عذاب را هر چه زودتر بر آن‌ها می‌فرستاد؛ ولی برای آنان موعودی‌ست که هرگز از آن گریزی نخواهند داشت.» (کهف/۵۸). حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) در دعای عرفه، خدای متعال را چنین ستایش کرده است: «ای خدایی که در (عذاب) آفریده‌ی عصیان‌کرده‌ات عجله نمی‌ورزی.» (اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۸۱)

فرصت‌دهی خداوند، هم برای مؤمن و هم برای کافر است؛ اما بسیاری از بدکاران، از آن در جهت طغیان بیشتر و سنگین‌تر کردن بار گناه خود استفاده می‌کنند. آیه‌ی صدر کلام، به این موضوع اشاره می‌کند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با اشاره به این آیه فرموده است: «خداوند، هیچ بنده‌ای را به (امتحانی) مانند مهلت دادن (املاء) نیازموده است. خداوند فرموده: آن‌ها که کافر شدند، تصور نکنند که اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است...» (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۰). در واقع می‌توان تعبیر کرد که «امهال»، نوعی امتحان کردن است که به علت سختی فراوان، رنگ مجازات به خود گرفته است. گویا نافرمانی‌های مکرر موجب شده که خداوند با مهلت دادن، شخص را در معرض این امتحان دشوار و مجازات‌گونه قرار دهد. البته همچنان شرط لازم امتحان یعنی مختار بودن شخص آزمون‌شونده، در آن برقرار است، و او به‌اختیار خود عمل می‌کند، و اگر عصیان می‌ورزد، با اختیار خویش است (ر.ک: توضیحات اعراف/ ۱۷۹ تا ۱۸۳، ص ۱۷۴).



قطعاً خداوند سخن کسانی (از یهود) را شنید که (به تمسخر) گفتند: «خدا (به سبب قرض خواستن از مردم برای صدقه دادن به بینویان،) فقیر است و ما ثروتمندیم.» بی شک این سخن و (نیز) کشتن پیامبران را که هیچ حقی بر آن نداشتند، ثبت خواهیم کرد و (در قیامت به آنان) می گوئیم: «عذاب آتش سوزان را بچشید؛ ۱۸۱ این (عذاب)، به سبب آن چیزیست که (از دنیا) پیش فرستاده‌اید، و (نیز) بدین علت که (اگر این مجازات نبود، ظلم بزرگی صورت می گرفت، و) خداوند به هیچ وجه به بندگان ظلم نمی کند.» ۱۸۲ همان‌ها که گفتند: «خداوند (در تورات) به ما فرمان داده که هیچ پیامبری را تصدیق نکنیم؛ مگر برایمان قربانی‌ای بیاورد که آتش (آسمانی به علامت قبول) آن را بسوزاند.» بگو: «بی شک پیش از من، پیامبرانی معجزات و دلایل روشن و (نیز) آنچه را شما گفتید، برایتان آوردند؛ پس اگر

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْإِنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا إِلَّا نُوْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٨٣﴾ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾ لَتَسْبُوتَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِّن عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾

﴿١٨٦﴾

راست می گوئید، چرا آنان را گشتید؟!» ۱۸۳ اگر تو را دروغگو شمردند (، غمگین نشو؛ زیرا) بی شک پیش از تو (نیز) پیامبرانی که معجزات و دلایل روشن و نوشته‌ها (ای حکمت آمیز) و کتاب روشنگر آوردند، دروغگو شمرده شدند. ۱۸۴ هر کسی، (طعم) مرگ را می چشد، و فقط در روز قیامت، پادشاهیتان کامل به شما داده خواهد شد. (آری،) هر کس از آتش دور نگه داشته و به بهشت درآورده شود، بی شک نجات یافته و پیروز شده است. و (مبادا زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دهید؛ زیرا) زندگی دنیا فقط وسیله‌ای برای فریب دادن است. ۱۸۵ مسلماً در مورد اموال و جان‌هایتان آزمایش می شوید و بی شک از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده است و (نیز) از مشرکان (سخنان) آزار (دهنده‌ی) فراوانی خواهید شنید، و اگر صبر کنید و خود را (از خشم خدا) در امان نگه دارید، (بدانید که) این از کارهاییست که برای (انجام) آن اراده‌ی قطعی لازم است. ۱۸۶

۱۸۶. بلاای طبیعی و رحمت الهی

مصداق آزمایش‌های مالی و جانی گزارش‌شده در این آیه، حوادث ناگوار طبیعی مانند سیل و زلزله است که صدمات ناشی از آن‌ها، گاه سؤال‌آفرین و شبهه‌زا می‌شود. اشاره‌ی آیه به ایزاء متدینان توسط دشمنان دین نیز ممکن است منشأ این پرسش شود که چرا خداوند متعال، اجازه‌ی چنین آسیب‌زدن‌هایی را داده، و چگونه حکمت و رحمت الهی، راه را برای وارد آمدن چنین صدماتی به انسان‌ها که چه‌بسا تقصیری هم ندارند، باز گذاشته است؟

به این نکات برای آگاهی از پاسخ این پرسش توجه شود: الف. آیات و روایات، اقسامی از مصایب و ابتلائات وارد بر انسان‌ها را بدین شرح گزارش می‌کنند: ۱. موارد فراوان ناشی از گناهان (در ادامه، نمونه‌ی آیات ذکر خواهد شد). ۲. مواردی از سر لطف و برای پاک کردن گناهان اشخاص (... «بعد از آن‌که با بلایا و مصایب، از گناهانشان پاک می‌شوند.» بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۵): ۳. مواردی برای امتحان بندگان («بی‌گمان همه‌ی شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم ...» (بقره/۱۵۵)) (بخش خاصی از ابتلائات که ویژه‌ی اولیاست، صرفاً برای ترفیع درجه‌ی آنان در مسیر ایشان قرار می‌گیرد تا با بردباری و مقابله‌ی صحیح در برابر آن‌ها، ارتقای معنوی بیابند: «... ما اهل‌بیت، بر ابتلائات الهی صبر می‌کنیم، و خداوند، پاداش صابران را به ما عنایت می‌کند ...» (کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۹).

ب. اگر خدای متعال، بلایی طبیعی را بفرستد و به‌وسیله‌ی آن، عده‌ای را - مثلاً در صبر بر بلا و از دست دادن عزیزان و اموال، یا یاری‌بلادیدگان و ... - امتحان کند، سزاوار ایراد نیست. خالق، همه‌چیز بنده را عطا کرده، و با گرفتن بخشی، او را می‌آزماید؛ آزمودنی که امکان رشد را برای انسان فراهم می‌کند و فرصت‌ساز است. بسیاری از اوقات اما بلایا، بی‌مقدمه نیست؛ بلکه گناه‌ها باعث نزول آن‌ها می‌شوند. این موضوع، در آیات زیادی بازگو شده است. در سوره‌ی فجر (آیات ۸ تا ۱۳)، پس از نام برده شدن از قوم عاد و ثمود و فرعون می‌خوانیم: «همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند * و فساد فراوان در آن‌ها به بار آوردند * به همین سبب، خداوند، تازیانه‌ی عذاب را بر آنان فرو ریخت.» همچنین در آیه‌ی بعد، در قالب قاعده‌ای کلی در می‌یابیم: «بی‌گمان پروردگار تو در کمینگاه (ستمگران)

است.» پس عذاب در برابر فساد، سنتی الهی‌ست. البته خدای متعال می‌تواند با همین بلایی که برای عده‌ای عذاب است، عده‌ی دیگری را بیازماید. این از قبیل زدن يك نشان با دو تیر است.

ج. نظام عالم، مطابق شرح مذکور در آیه‌ی ۱۷۸ همین سوره، به شکلی برقرار شده که آزمون انسان‌ها، واقعی‌تر و جدی‌تر باشد. به افراد عاصی میدان داده شده تا در صحنه‌ی امتحان، هر چه را که در چننه دارند، رو کنند؛ از جمله با امهال و مهلت دادن به آنان که اشاره شد. یکی از نتایج این میدان دادن، صدماتی‌ست که از سوی بدکاران به مؤمنان می‌رسد. این صدمات را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: ۱- سُرور مستقیم، مانند همه‌ی جنگ‌ها، کشتارها و شکنجه‌های تحمیل‌شده توسط مخالفان دین در طول تاریخ؛ ۲- سُرور غیرمستقیم؛ بدین معنا که آنان گناه و نافرمانی می‌کنند؛ سپس این گناهان، موجب نزول بلاایی می‌شود که دامن مؤمنان را نیز می‌گیرد. به تعبیر رایج، «تر و خشک با هم می‌سوزند.»

د. خداوند از هر دو طریق یادشده، مؤمنان را به‌وسیله‌ی کافران - یعنی با سُرور ایجادشده توسط آنان - می‌آزماید. باز گذاشتن میدان برای سرکشان، امتحان مؤمنان را نیز جدی‌تر می‌کند: «و (نیز به یاد آورید) آن زمان را که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم که همواره شما را با بدترین شکنجه‌ها آزار می‌دادند ... در این‌ها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود.» (بقره/۴۹). گاهی هم خداوند این بلایا را مایه‌ی پاک شدن مؤمنان قرار می‌دهد تا از مجازات اخروی معاف شوند. این خود لطفی بر آنان است (ر.ک: بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۵).

ه. در عذاب‌هایی که بر عاد و ثمود و امثال آنان نازل شده و همه‌ی قوم را از بین برده، طبعاً کودکان نابالغ و بی‌گناهی بوده‌اند که استحقاق چنین عذابی را نداشته‌اند؛ اما شرّ بدکاران، آنان را گرفته است. توجیه این نوع صدمه‌ها چیست؟ در پاسخ باید گفت: چنین آسیب‌هایی، نتیجه‌ی همان نظام امتحان‌گیری خداوند است. البته خدا برای کسانی که مستحق صدمات نبوده‌اند، در قیامت با کرامت خود جبران خواهد کرد، و معادله، در نهایت به نفع آنان رقم خواهد خورد. در این حال اگر در میان افراد بزرگسال هم کسانی از سُرور مستقیم و غیرمستقیم بدکاران متضرر شوند و مستحق چنین آسیبی نباشند، راه جبران الهی باز است. / م



وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ آوَتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ
 وَلَا تَكْفُرُونَهُ فَبَدَّوهُ وَرَأَى ظُهُورَهُمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا
 قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿١٨٧﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ
 بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ
 بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَهُمْ عَذَابُ الْيَمِّ ﴿١٨٨﴾ وَاللَّهُ مُلْكُ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾ إِنَّ فِي
 خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
 لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا
 وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾
 رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ
 مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ
 ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا
 سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى
 رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾

زمانی (را یاد کن) که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که لازم است (حقایق) آن (کتاب آسمانی) را برای مردم روشن کنی و پنهانش نکنی؛ پس آن را (با بی توجهی) پشت سر انداختند و به بهای اندکی فروختند. چه معامله‌ی بدی کردند! ۱۸۷ کسانی را که به سبب اعمال بدشان خوشحال‌اند و دوست دارند برای کارهای نکرده‌شان ستایش شوند، به هیچ وجه نجات یافته از عذاب نپندار. آنان، عذابی دردناک خواهند داشت. ۱۸۸ فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، تنها برای خداست، و خداوند بر هر کاری تواناست. ۱۸۹ به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش پیایی شب و روز، نشانه‌هایی (از قدرت و علم خدا) برای خردمندان وجود دارد؛ ۱۹۰ همان‌ها که ایستاده و نشسته و (خوابیده) به پهلوهایشان، به یاد خدا

هستند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و عرض کردند): «پروردگارا، این (نظام با عظمت) را بیهوده نیافریدی. تو را (از کار بیهوده) منزّه می‌دانیم. پس (در فرجام این آفرینش)، ما را از عذاب آتش حفظ کن؛ ۱۹۱ پروردگارا! مسلماً هر که را در آتش وارد کنی، خوار و رسوایش کرده‌ای، و ستمگران، یاورانی (برای شفاعت و نجات از عذاب) نخواهند داشت؛ ۱۹۲ پروردگارا، ما (صدای) ندادهنده‌ای را که به ایمان دعوت می‌کرد، شنیدیم که (می‌گفت:) به پروردگار خود ایمان آورید؛ پس ایمان آوردیم؛ پروردگارا، گناهانمان را ببامرز و بدی‌هایمان را بپوشان و از ما بزدای و ما را در زمره‌ی خوبان مبران؛ ۱۹۳ پروردگارا، آنچه را که به وسیله‌ی پیامبرانت به ما وعده داده‌ای، به ما بده و روز قیامت، ما را خوار و رسوا نکن. تو خلف وعده نمی‌کنی.» ۱۹۴

۱۹۱. تفکر؛ هنر بندگان خاص خدا

نظام خلقت، باطل و عبث نیست؛ بلکه حق است و به حق آفریده شده است، و چیزی که حق باشد، هدف دارد. بندگان خاص خداوند نیز با تفکر در این حقیقت، راه خود به سمت خدا را می‌یابند.

مدح تفکر در آیات الهی

در قرآن شریف، بارها به تفکر دعوت، و از آن تعریف و تحسین شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است، برای آنان روشن کنی، و شاید اندیشه کنند.» (نحل/۴۴). در این آیه، مدح بزرگی برای تفکر آمده است؛ زیرا غایت انزال کتاب بزرگ آسمانی و صحیفه‌ی عظیم نورانی را احتمال تفکر قرار داده است. این از شدت اعتنا به تفکر است که احتمال تحقق آن، موجب چنین کرامتی شده است. البته نکته‌ی مهم در باب تفکر این است که انسان بفهمد تفکر ممدوح کدام است؛ و الا در این که اصل تفکر در قرآن و حدیث، ممدوح است، شک نیست. پس انسان از آیات شریف کتاب الهی و از قصص و حکایات آن باید مقصود و نتیجه‌ی انسانی را که سعادت است، به دست آورد، و چون سعادت، رسیدن به سلامت مطلق، عالم نور و طریق مستقیم است، انسان باید سُبُل سلامت و معدن نور مطلق و طریق مستقیم را از قرآن کریم طلب کند، و چون انسان، مقصد را یافت، در تحصیل آن بینا می‌شود و پا به راه حق می‌نهد و عمر کوتاه و عزیز خود و سرمایه‌ی تحصیل سعادت خویش را صرف اموری نمی‌کند که مقصود رسالت نیست (آداب نماز، ص ۲۰۵).

مربطه‌ی فکر و ذکر

اصولاً فکر آنگاه صحیح است که به ذکر بینجامد؛ چنان‌که ذکر آنگاه سودمند است که مقرون فکر باشد. کسی که در شناخت افقی و سطحی پدیده‌های آفرینش پیش‌رفت‌هایی کرده اما اهل ذکر نیست، مشمول این آیه می‌شود که «آن‌ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل‌اند.» (روم/۷). چه بسایند دانشمندی که در مطالعات فلکی خود و تفکر مربوط به خلقت افلاک، این نظام شگفت‌انگیز را می‌بینند؛ اما چون به یاد خدا نیستند و عینک توحید بر چشم ندارند و از زاویه‌ی شناسایی مبدأ هستی به آن‌ها نگاه نمی‌کنند، نتیجه‌ی لازم تربیتی و انسانی را از آن نمی‌گیرند (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۱۵).

هدف تفکر در خلقت خداوند

قلب، پس از تفکر در آفرینش آسمان‌ها و زمین، به عبث نبودن

آن پی می‌برد و به خداوندی می‌اندیشد که همه چیز بدو ختم می‌شود؛ پس قلب با تفکر در خلق، به تفکر در خالق می‌رسد. البته تفکر در کنه ذات خداوند، در توان کسی نیست؛ چراکه ذات خداوند، نامحدود است، و تفکر در متن موجود نامتناهی، مقدور موجود متناهی نیست؛ لکن معرفت حق به مقدار واجب که مقدور عقول است، دست‌یافتنی است؛ همچنان‌که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «(خداوند)، عقل‌ها را از حقیقت ذات خود آگاه نکرده؛ اما از معرفت و شناسایی خود نیز باز نداشته است.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۹).

مفسران، هدف تفکر در خلقت را در دو ساحت تعریف کرده‌اند:

۱. اثبات وجود خدا و وحدت آن

عاقلان در خلقت زمین و آسمان‌ها می‌اندیشند تا برای یگانگی خدا و کمال قدرت و علم او و راست بودن آنچه انبیای خدا آورده‌اند، استدلال کنند (التبیان، ج ۳، ص ۸۱؛ ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۳۸۶).

۲. ادراک هدفمند بودن نظام هستی و فهم معاد

یکی از راه‌های اثبات معاد، تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین و رسیدن به مبدأ، معاد و راه و راه‌نماست؛ و راه دیگر اثبات معاد، راه وحی است. پس از اثبات خدا و نیز اثبات حقانیت نبی با معجزه، پیامبر، از طریق آیات الهی، از معاد خبر می‌دهد. پس معاد را، هم می‌توان با برهان عقلی ثابت کرد و هم با دلیل معتبر نقلی. مسیری که صاحبان خرد طی می‌کنند، این است که بعد از اثبات مبدأ، سراغ اثبات معاد می‌روند؛ چراکه زمانی که مقصد و هدف، یقینی شد، حتماً راهی به سوی آن وجود دارد که همان صراط مستقیم است، و چون راه وجود دارد، راه‌نما نیز خواهد بود. صاحبان خرد، چون اهل معرفت و تحقیق‌اند، ندای رهبران الهی را راه‌نما و احسن‌الاقوال می‌یابند و به آن ایمان می‌آورند و از آن پیروی می‌کنند (تسنیم، ج ۱۶، صص ۶۳۸-۶۳۹).

ارزش ایمان مبتنی بر شناخت

اکنون که انسان در عالم خلقت اندیشید و هدفمند بودن آن را فهمید و به امکان و ضرورت معاد پی برد، لازم است پیوند ابتدایی میان حقایق عالم و فهم خود را به پیوند غایی میان فهمیده‌ها و نفس خود ارتقا بخشید (یعنی به آنچه فهمیده است باور و ایمان یابد)؛ یعنی از مرتبه‌ی فهم به ایمان برسد، و چه نیکوست ایمانی که مبتنی بر تفکر باشد! از این رو، از شناخت حسی به شناخت عقلی و سرانجام به ایمان قلبی هجرت می‌کند (تفسیر نور، ج ۲، ص ۲۲۴). / ب



فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ
 مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا
 وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا
 لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ
 الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾ لَا يَغْرِبُكَ قَلْبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ﴿١٩٦﴾
 مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾ لَكِنَّ
 الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
 فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ ﴿١٩٨﴾ وَإِنَّ
 مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا
 أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خُشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا
 قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
 الْحِسَابِ ﴿١٩٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا
 وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٠٠﴾

سُورَةُ آلِ الْاِنْتِزَاءِ آیاتها ۱۷۶

پروردگارشان، (دعای) آنان را اجابت کرد (و فرمود) که من عمل هیچ يك از شما را - چه مرد و چه زن - تباہ نمی کنم. شما همه از (نوع) یکدیگرید. پس کسانی که هجرت کردند و از سرزمینشان بیرون رانده شدند و در راه من آزار و اذیت دیدند و جنگیدند و کشته شدند، حتماً بدی‌هایشان را می‌پوشانم و از آنان می‌زدایم و بی‌شک آنان را وارد باغ‌هایی (از بهشت) می‌کنم که از زیر (درختان) آن، رودها روان است. (این‌ها)، پاداشی از جانب خداوند (است). (آری،) خدا(ست) (که) پاداش نیکو نزد اوست. ۱۹۵ مبدا کار و فعالیت (پیروزمندانه و پر سود) کافران در جای جای زمین، تو را بفریبید. ۱۹۶ (این پیروزی و سود،) بهره‌ی ناچیزی‌ست. سپس جایگاهشان جهنم است، و چه بستر نامناسبی (برای استراحت) است! ۱۹۷ ولی کسانی که خود را از (عذاب) پروردگارشان

در امان نگه داشتند، باغ‌هایی (از بهشت) دارند که از زیر (درختان) آن، رودها روان است. همیشه در آن خواهند ماند. (این‌ها)، پذیرایی از جانب خداوند (است). آنچه نزد خداست، برای نیکوکاران بهتر (از بهره‌ی اندک دنیا) است. ۱۹۸ بی‌شک کسانی از اهل کتاب، به خدا و آنچه بر شما و ایشان نازل شده، ایمان دارند؛ در حالی که در برابر خدا فروتن‌اند و آیات خدا را به بهای اندکی نمی‌فروشند. آنان، پاداش خود را نزد پروردگارشان خواهند داشت. (آری،) خداوند، (اعمال بندگان را) به سرعت محاسبه می‌کند (و کیفر و پاداش آنان را به تأخیر نمی‌اندازد). ۱۹۹ ای مسلمانان، صبور باشید و (در مقابل دشمن) پایداری و مقاومت کنید و مراقب (دشمن) و آماده‌ی مقابله (با او) در صبر، (از یکدیگر) پیشی بگیرید و آماده‌ی جنگ (با دشمنان) باشید و خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید؛ باشد که به خواسته‌(های دنیا و آخرت) خود دست یابید. ۲۰۰

۲۰۰. اصالت اجتماع در اسلام

در این آیه، ماهیت مشی مسلمانان در جامعه‌ی اسلامی، مبتنی بر سه شاخص تشریح شده است: صبر فردی، صبر جمعی، و مراقبت جمعی از مرزهای جغرافیایی و اعتقادی.

۱. **صبر فردی:** در فرهنگ دینی، صبر به معنای سکوت نیست؛ بلکه به معنای مقاومت و ایستادگی در برابر سختی‌ها و ناملایمات زندگی است که همواره به مثابه آزمون الهی، انسان را همراهی می‌کند. در این صبر، خویشتن‌داری از شکایت به غیر خدا توصیه شده است؛ لکن شکایت نزد خداوند، ممدوح است (یوسف/۸۶؛ ص/۴۱) و منافی صبر نیست.

۲. **صبر جمعی:** سفارش به صبر جمعی در آیه، خطاب به مؤمنان است؛ بدین معنا که صبرهائیتان را با هم تبادل کنید؛ نه این‌که هر یک به تنهایی صبر کنید. صبر هر انسانی، محدود است؛ بعضی زود می‌رنجد و خسته می‌شوند. اگر صبر جمعی، جایگزین صبر فردی شود، نقص ناشی از رنجش و خستگی بعضی، با توانمندی و پایداری افراد دیگر ترمیم می‌شود (تسنیم، ج ۱۶، صص ۷۷۲-۷۷۶)؛ ضمن این‌که یکی از شاخصه‌های غیر زیان‌کاران این است که یکدیگر را به صبر توصیه می‌کنند (عصر/۳). بنابراین، در صبر جمعی، گاه فرد یا گروه «الف» در موضوعی صبر خود را از دست می‌دهد و فرد یا گروه «ب»، او یا آنان را به صبر توصیه می‌کند، و گاه در موضوع دیگری، فرد یا گروه ب مایوس می‌شود و دیگری به صبر دعوت می‌کند.

۳. **مراقبت جمعی از مرزها:** مرابطه، به معنای حراست و نگهداری جمعی از مرزهای دینی و جغرافیایی است و شامل هر گونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه‌ی اسلامی در برابر هجوم احتمالی دشمن می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۳۴).

اجتماع؛ حقیقتی اصیل

در باب اجتماع و اصیل بودن آن، نکات آموزنده‌ای وجود دارد: الف. انسان، فطرتاً موجودی اجتماعی است (حجرات/۱۳؛ زخرف/۳۲)؛ ب. خصوصیت اجتماعی بودن انسان، و به تبع آن، جامعه‌ی انسانی، قابلیت رشد و نمو دارد و با اعتلای کمالات مادی و معنوی، پیوسته در حال تکامل است؛ ج. در انسان، خاصیت استخدام نیز وجود دارد که منتج به تسلط اراده‌ی فردی بر فرد یا جمع دیگر و تحقق خواسته‌هایش می‌شود و خود را در ریاست نشان می‌دهد؛ د. انسان، خود، اجتماعی

بودن را انتخاب نکرده؛ بلکه بدان ناچار شده است؛ گرچه اولین زمانی که از مصالح و منافع اجتماعی زیستن آگاه شد و بر حفظ آن مصالح همت گماشت، زمانی بود که برای او پیامبری مبعوث شد (بقره/۲۱۳)؛ ه. دین، تنها عامل حفظ وحدت، و تنها ضامن حفظ اجتماعی صالح است؛ چراکه ویژگی استخدام در انسان، باعث ایجاد اختلاف می‌شود، و خداوند برای رفع آن‌ها، پیامبران و کتب آسمانی را می‌فرستد تا با تبیین قوانین الهی، وحدت اجتماع انسانی را صیانت کنند (شوری/۱۳)؛ و. هیچ شکی در این نیست که اسلام، تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به‌صراحت اعلان کرده و موضوع اجتماع را در هیچ شأنی از شئون بشری مهمل نگذاشته است؛ ز. اجتماع نیز آثار و فوایدی غیر از اثر و فایده‌ی فرد فرد موجود در خود پیدا می‌کند، و برای همین، قرآن کریم، غیر از آنچه که برای افراد هست، وجودی و عمری و کتابی و حتی شعوری و فهمی و عملی و اطاعتی و معصیتی برای اجتماع قائل است (اعراف/۳۴؛ جاثیه/۲۸؛ انعام/۱۰۸؛ مائده/۶۶؛ آل عمران/۱۱۳؛ غافر/۵)؛ ح. قدرت جامعه، قدرت فائده بر قدرت فردی است، و هرگاه جامعه بر امری همت بگمارد - خواه با قوه‌ی فعال برای هجوم نظامی، و خواه با قوه‌ی منفعل برای دفاع در مقابل دشمن - و تحقق آن را اراده کند و قوا و خواص خود را به کار بگیرد، یک فرد نمی‌تواند با نیروی خود به تنهایی برضد جامعه قیام کند؛ ط. جامعه، توان و قدرت سلب شعور و فکر از اجزای خود را داراست، و از قضا، همین امر، ملاک اهتمام اسلام بر شأن اجتماع است؛ چراکه زمانی یک تربیت بر اشخاص مؤثر خواهد بود که جامعه با آن تربیت معارضه نکند.

این اهتمام، خود را در چند شاخصه نشان می‌دهد:

۱. مهم‌ترین احکام و شرایع اسلام از قبیل حج، جهاد، نماز، انفاق، و خلاصه، تقوای دینی، بر اساس اجتماع تشریح شده است؛
۲. قوای حکومت اسلامی، تمام مسلمانان را با اتکا به فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، حافظ و مراقب تمامی شعایر دینی و حدود آن قرار داده است؛
۳. برای حفظ وحدت اجتماعی، هدف مشترکی برای جامعه اعلام شده که همانا سعادت حقیقی و رسیدن به قرب خداست، و این خود یک مراقب باطنی است که همه‌ی نیت‌ها و اسرار باطنی انسان را مراقبت می‌کند؛ تا چه رسد به اعمال ظاهری (ترجمه‌ی میزان، ج ۴، صص ۱۴۴-۱۵۴). /ب



۱۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۝۱ وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَيْرَ بِالْطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ۝۲ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنْ وَتِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ إِن كَانْتُمْ كَاذِبِينَ ۝۳ وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنَاءً مَّرِيئًا ۝۴ وَلَا تَوَارَثُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۝۵ وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا ۝۶ وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْعَفِ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ۝۷

سورهی نساء (در مدینه نازل شده است) به نام خداوند بخشندهی مهربان ای مردم، خود را از (خشم) پروردگارتان در امان نگه دارید؛ همو که شما را از (طریق) یک نفر آفرید و همسرش را (نیز) از جنس او خلق کرد و از (نسل) آن دو نفر، مردان و زنان بسیاری را در زمین پراکنده کرد. و خود را از (خشم) خدا نگه دارید؛ همو که (با سوگند) به او، از یکدیگر چیزی می‌خواهید، و (از قطع رابطه با) خویشاوندان (بپرهیزید)؛ که خداوند همیشه مراقب و نگهدارنده شماست. ۱ اموال یتیمان را (پس از رشد و بلوغشان)، به خودشان بدهید و (مال) نامرغوب (خود) را با (مال) مرغوب (آنان) عوض نکنید و اموالشان را با اضافه کردن به اموال خود نخورید؛ که آن گناهی بزرگ است. ۲ و اگر می‌ترسید درباره‌ی دختران یتیم (که تحت سرپرستی شما هستند و قصد ازدواج با آنان را دارید)، عدالت را رعایت نکنید، با زنان (دیگر) که دل‌پسندتان هستند، ازدواج کنید؛ (که می‌تواند) دو، سه و (حداکثر) چهار زن

(باشد)؛ پس اگر می‌ترسید که (بین آنان) عدالت را برقرار نکنید، (به) یک زن (اکتفا کنید)، یا (از) کنیزان‌تان (بهرمند شوید). این (کار)، به ستم نکردن و منحرف نشدن‌تان نزدیک‌تر است. ۳ مهریه‌ی زنان را با کمال میل به آنان پیشکش کنید. آنگاه اگر چیزی از آن را با میل و رغبت (و نه اجبار و ناچاری) به شما بخشیدند، آن را دلچسب و گوارا بخورید. ۴ اموال خود را که خداوند آن را مایه‌ی برپا بودن (زندگی) شما قرار داده، در اختیار سفیهان (تحت سرپرستی خود که نمی‌دانند اموالشان را در چه راهی هزینه کنند)، قرار ندهید و از (درآمد و فواید) آن، خوراک و پوشاک آنان را تأمین کنید و با آنان به شایستگی سخن بگویید. ۵ یتیمان را امتحان کنید. پس هنگامی که به (سن بلوغ و توان) زناشویی رسیدند، اگر از آنان رشدی (عقلی برای حفظ مالشان) یافتید، اموالشان را به خودشان بدهید و آن را از (ترس) این‌که مبدا بزرگ شوند (و از شما بگیرند)، با زیاده‌روی و شتاب مصرف نکنید. کسی که ثروتمند است، (از برداشت حق سرپرستی) خودداری کند، و کسی که فقیر است، پسندیده (و مطابق عرف، از آن مال) بخورد. هنگامی که اموالشان را به آنان دادید، (شاهدی را) بر آنان گواه بگیرید؛

(اگرچه) خداوند برای محاسبه کافی است. ۶

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

ج. عمر دستگاه تناسلی مرد برای تولید نسل، از دستگاه تناسلی زن بیشتر است؛ د. وجود جنگ‌ها و نزاع‌ها و جنایات در جهان، بیشتر از زنان، جان مردان را می‌ستاند و زنان بیوه بر جای می‌گذارد.

البته اگر تمام مردان، چهار زن بگیرند، ممکن است اشکال طرح‌شده صحیح به نظر برسد؛ و الا خداوند، تعدد زوجات را فقط برای کسانی جایز دانسته که امکان برقراری عدالت میان زنان خود داشته باشند (آنچه مرد موظف بدان است، رعایت عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی است و نه محبت قلبی) (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۵۵). چراکه مطابق آیهی قرآن، «شما هر قدر کوشش کنید، نمی‌توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار کنید.» (نساء/۱۲۹). البته توانایی تعدد زوجات، برای تمامی مردان وجود ندارد و زن اول نیز می‌تواند این امکان را از مرد خود سلب کند.

۳. در پاسخ بدین اشکال، به چند نکته باید توجه کرد: الف. اسلام، زنان را باحیا و عفیف تربیت می‌کند، و همین امر، شهوت ایشان به مردان را کاهش می‌دهد. بنابراین، شهوت جنسی مردان، معادل با شهوتی است که در یک زن، بلکه دو زن و سه زن وجود دارد. از این رو باید برای این نبود تناسب و نیز ایام قاعدگی و حمل زنان برنامه‌ای داشت. این در حالی است که از منظر اسلام، حد واجب مقتضیات طبیعت و مشتهیات نفس باید ارضا شود و احدی از این کمترین نباید محروم بماند تا مجبور به تعدی و فحشا نشود. از این رو نباید تصور شود که تعدد زوجات، نوعی شهوت‌رانی است؛ ب. زیاد شدن نسل مسلمانان و آباد شدن زمین به دست آنان نیز از اهداف شارع است؛ ج. منع نکردن مردان از تعدد زوجات، خود عامل کاهش اقبال بدین امر است؛ چراکه هرکس که از چیزی منع شود، بدان حریص می‌شود. از همین جهت، برخی از اسلام‌شناسان ادعا می‌کنند که در اشاعه‌ی زنا و فحشا بین ملت‌های مسیحی‌مذهب، هیچ عاملی نیرومندتر از تحریم تعدد زوجات از سوی کلیسا نبوده است (ر.ک: عذر تقصیر به پیشگاه محمد ﷺ و قرآن، ۱۹۸۶).

۴. زنان در هیچ سنتی از سنت‌های دینی یا دنیوی قدیم یا جدید، همانند اسلام احترام ندیده و حقوقشان مراعات نشده است. تعدد زوجات، نافی حقوق زنان نیست؛ بلکه تحقق بخش مصالح عمده‌ی اجتماعی است. در تبیین اعتنائی عمیق اسلام به حقوق زنان در این حکم الهی، همین بس که عمل به این حکم، مقید به قیود و شروط متعدد است و تنها فردی می‌تواند عامل به این حکم باشد که صلاحیت قطعی او احراز شده باشد. از این رو، شهوت‌رانا، مشمول این حکم نمی‌شوند. ب.

۵. تعدد زوجات؛ پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پذیرش امکان تعدد زوجات از سوی شریعت اسلام، توجه مخالفان و موافقان این حکم را به سمت حقانیت این آیین مقدس هدایت کرده است. در این مقال، برخی از ایرادات واردشده بر حکم تعدد زوجات و پاسخ آن‌ها از منظر علامه طباطبایی (ترجمه‌ی المیزان، ج ۴، صص ۲۹۰-۳۰۲) گردآوری و ارایه شده است.

اشکالات بر حکم جواز تعدد زوجات

۱. جریحه‌دار شدن عواطف زنان و دل‌سرد شدن آنان از ادامه‌ی زندگی؛ ۲. مخالفت تعدد زوجات با وضعی که در طبیعت مشاهده می‌شود. مطابق آمارهای موجود از امت‌ها، طبیعت، برای هر مرد، یک زن تهیه کرده است؛ ۳. تشریح تعدد زوجات، مردان را به حرص در شهوت‌رانی تشویق می‌کند و غریزه‌ی حیوانی شهوت را در جامعه گسترش می‌دهد؛ ۴. این قانون، موقعیت اجتماعی زنان در جامعه را تنزل می‌دهد، و در حقیقت، ارزش چهار زن را معادل با ارزش یک مرد می‌کند؛ که یک ارزیابی جائزانه و ظالمانه است.

پاسخ اشکالات

۱. اسلام، زیربنای زندگی بشر و بنیان جامعه‌ی انسانی را زندگی عقلی نهاده است و نه زندگی احساسی و عاطفی. در مباحث خودشناسی نیز مسلم شده است که صفات روحی و عواطف و احساسات باطنی، با اختلافی تربیتی‌ها و عادات، از نظر کمیت و کیفیت، مختلف می‌شود. چطور می‌شود که چه زنان و چه مردان غربی از فحشا و اختلاط‌های متکثر و زنا همسر خود با دیگران و حتی محارم هیچ ناراحتی و بدان اعتراضی ندارند و بعضاً نیز به آن مفتخرند؛ لکن زنان از تعدد زوجات همسر خود ابراز ناراحتی می‌کنند؟ این آیا امری تلقینی و تربیتی غربی نیست؟ پس بی‌گمان می‌توان گفت که تربیت دینی در اسلام نیز می‌تواند زن را به گونه‌ای بار آورد که هرگز از تعدد زوجات ناراحت و عواطفش جریحه‌دار نشود. ضمن این‌که دل‌سردی از ادامه‌ی زندگی، برای زن دوم نیست؛ چراکه او با رغبت و اطلاع وارد زندگی فرد می‌شود، و همین، نشان از تمایل زنان به مقوله‌ی تعدد زوجات دارد. البته این دل‌سردی برای زن اول نیز ناشی از غریزه‌ی طبیعی نیست؛ بلکه امری عارضی و مبتنی بر همان تربیت غلط است. تاریخ نیز خلاف این را نشان می‌دهد که اشاعه‌ی تعدد زوجات، عامل دل‌سردی زنان از ادامه‌ی زندگی یا شیوع فحشا شده باشد.

۲. این آمار به دلایلی معتبر نیست؛ از جمله این‌که: الف. زنان، زودتر از مردان، رشد فکری و آمادگی برای ازدواج پیدا می‌کنند؛ ب. مطابق آمار، عمر زنان از مردان بیشتر است؛



لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ
 نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ
 نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ
 وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا
 مَعْرُوفًا ﴿٨﴾ وَيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا
 خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩﴾ إِنَّ
 الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي
 بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾ يَوْصِيكُمْ اللَّهُ
 فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّةِ فَإِنَّ كُنَّ نِسَاءً
 فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثُ مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا
 النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ
 كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِلَّذُرِّيَّةِ
 فَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ
 كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِلَّذُرِّيَّةِ
 ثُلُثُ مِمَّا تَرَكَ لِأَبِئَتَيْهِ مِمَّا تَرَكَ لِأَبِئَتَيْهِ مِمَّا تَرَكَ
 لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾

مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای می‌گذارند، سهمی دارند، و زنان (نیز) از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای می‌گذارند، سهمی دارند. کم باشد یا زیاد، و این در حالی‌ست که سهمی قطعی و (پرداختش) واجب است. ۷ هنگامی که خویشاوندان (فقیری که ارث نمی‌برند) و یتیمان و بی‌نویان، در تقسیم (ارث) حاضر شوند، از آن (میراث، چیزی) به آنان بدهید و با آنان به شایستگی سخن بگویید. ۸ کسانی که اگر فرزندان ناتوان پس از (مرگ) خود بر جای بگذارند، نگران آینده‌ی آنان می‌شوند، باید (از ستم بر یتیمان مردم) بترسند (تا در آینده بر یتیمانشان ستم نشود). پس باید خود را از (خشم) خدا (در مورد ستم به یتیمان) در امان نگه دارند و به درستی (با آنان) سخن بگویند. ۹ کسانی که اموال یتیمان را ستمگرانه می‌خورند، (در واقع) فقط آتش در شکم‌های خود فرو می‌برند و در آتش

شعله‌ور وارد می‌شوند و خواهند سوخت. ۱۰ خداوند به شما درباره‌ی (چگونگی ارث بردن) فرزندان‌تان فرمان می‌دهد: سهم پسر (از ارث)، به اندازه‌ی سهم دو دختر است، و اگر (همه‌ی ورثه) دختر باشند، (دو یا) بیش از دو دختر، دوسوم میراث برای آنان است (و بقیه‌ی ارث نیز در فرض نبودن پدر و مادر میّت، به آنان می‌رسد)، و اگر (وارث، فقط) یک دختر باشد، نیمی (از میراث)، برای اوست، (و اگر پدر و مادر میّت نیز مرده باشند، بقیه‌ی میراث نیز به او می‌رسد). اگر (میّت) فرزند داشته باشد، (هر یک از) پدر و مادر (میّت)، یک‌ششم سهم دارند، و اگر (میّت) فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادرش از او ارث ببرند، سهم مادرش، یک‌سوم (، و بقیه برای پدرش) است. اگر (میّت) برادرانی داشته باشد، سهم مادرش، یک‌ششم است. (همه‌ی این‌ها)، پس از (خارج کردن) وصیّتی (است که از یک‌سوم دارایی‌اش می‌تواند بکند)؛ یا (ادای) قرضی (که بر گردنش بوده است). شما نمی‌دانید کدام یک از پدران و پسران‌تان به حال شما سودمندترند؛ ولی خداوند، مصلحت شما را به نیکویی می‌داند. این حکم) به طور قطعی از طرف خداوند واجب شده است. خداوند همواره بسیار دانا و حکیم است. ۱۱

۱۱. ارث زنان

سؤال متداولی در باب نصف بودن ارث زنان نسبت به مردان و رابطه‌ی این مسئله با حفظ حقوق آنان وجود دارد. اکنون به پاسخ آن توجه کنید:

روشن است که عدالت همیشه با تساوی تحقق نمی‌یابد. برای مثال، در مسابقه‌ی وزنه‌برداری، دو ورزشکار که جثه‌های کاملاً متفاوتی دارند، با یکدیگر سنجیده نمی‌شوند؛ بلکه چنان‌که متداول است، ورزشکاران هم‌وزن، در یک رده قرار می‌گیرند و با امثال خود مقایسه می‌شوند. برای همین، عدالت را «قرار دادن هر چیز در جایگاه مناسب خود» معنی کرده‌اند.

توجه به این مقدمه، این نکته را به یاد می‌آورد که باید ابتدا به جایگاه اجتماعی و اقتصادی زن در دیدگاه اسلام توجه کرد، و سپس مبتنی بر آن، موضوع ارث را سنجید. اسلام، نقش اساسی زنان را استحکام بخشیدن به کانون خانواده و تربیت نسل می‌داند. هر خانواده، خشتی از بنای اجتماع است که قوت آن، صلابت و استواری جامعه را رقم می‌زند و مستلزم محیط درونی آرام و تحریک‌آفرین است که تنها با مدیریت بانوی خانه فراهم‌شدنی‌ست. در روایات، مانند این مضمون فراوان تکرار شده است: «هیچ بنده‌ای، به نفعی برتر از همسری شایسته که چون او را می‌بیند، شادمانش کند و در غیاب او حافظ خویش و مال شوهر باشد، بهره‌مند نشده است.» (کافی، ج ۵، ص ۳۲۷). این توصیف از زن، کنایه از اداره‌ی محیط خانه توسط او با درایت و گرمای محبت است. ارزش و اهمیت نقش مادر در دیدگاه اسلام نیز مشهور و اظهر من الشمس است. ایفای نقش همسری و مادری، در فرهنگ اسلامی، دارای ارزش جهاد دانسته شده است. البته همه‌ی این‌ها به معنای ممانعت از پیشرفت علمی زنان و سایر فعالیت‌های آنان با رعایت ضوابط و اولویت‌ها نیست.

اسلام با توجه به نقش یادشده، مسئولیت اقتصادی اداره‌ی خانواده را از عهده‌ی بانوان برداشته و کاملاً بر

دوش مردان نهاده است. در این ساختار، زن، هیچ بار مالی‌ای بر گردن ندارد و حتی هزینه‌های خود او نیز به عهده‌ی همسرش است؛ ولی مرد، مسئول هزینه‌های خود و خانواده‌ی خویش است؛ و اگر هنوز مجرد باشد، چنین مسئولیتی را در پیش خواهد داشت. بنابراین، سهم‌الارث متعلق به او، در نهایت برای خود او و همسرش هزینه می‌شود، و اگر فرزند یا فرزندی داشته باشد، صرف چندین نفر می‌شود؛ اما زن در ازای نیمی از سهم‌الارث مرد، حتی نیمی از تعهد مالی او را ندارد؛ بلکه اساساً تعهد مالی‌ای بر دوشش نیست. بنابراین، نه تنها بی‌عدالتی‌ای در حق او نشده، جانب وی نیز رعایت شده است.

در قانونگزاری باید حالت غالب و اکثری لحاظ شود، و موارد استثنا، اقدام مقتضی خود را می‌طلبند. برای مثال، اگر دختری شروط ازدواج را ندارد، یا زنی شوهرش را از دست داده و پشتوانه‌ی مالی کافی ندارد، پدر می‌تواند در حیات خود و قبل از آن که نوبت به تقسیم ارثیه برسد، به او کمک ویژه‌ای کند؛ یا حتی از ثلث ماترکش - که طبق قوانین فقهی، خود شخص می‌تواند در باره‌ی آن وصیت کند -، سهمی را برای او در نظر بگیرد؛ اما قانون کلی، بر اساس موارد خاص تنظیم نمی‌شود.

امروزه، دنیای مادی، با اقتصادسالاری، و به تبع آن، رواج لذت‌جویی بی‌حدوحصر، ملاک‌های جدیدی را عرضه، و با ابزار تبلیغات حجیم رسانه‌ای و غیر آن، در دنیا حاکم می‌کند. در این روند، شعارهای فراوانی در باره‌ی جایگاه نوین زن فریاد می‌شود؛ اما نه تنها نقش مادری و همسری کم‌رنگ شده، که نقش جایگزین نیز عملاً بر پایه‌ی همان سرمایه‌سالاری و لذت‌محوری و نه ارزش انسانی و خدادادی زن شکل می‌گیرد. این طراحی‌های جدید، نیازمند نقدهای جدی و مبنایی‌ست و نمی‌توان قوانین اسلام را با اصل قرار دادن آن‌ها سنجید. /م



﴿۱۱﴾

﴿۱۱﴾ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَلَةً أَوْ امْرَأَةً أَوْ وَلَةً أَخٍ أَوْ أُخْتٍ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۱۲﴾ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۳﴾ وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۱۴﴾

اگر زنان شما فرزندی نداشته باشند، نیمی از میراثشان برای شماست، و اگر فرزندی داشته باشند، سهم شما، یک چهارم میراث آنان است؛ (البته) پس از (خارج کردن) وصیتی (که از یک سوم دارایی شان می توانند بکنند)؛ یا (ادای) قرضی (که بر گردنشان بوده است). و اگر شما فرزندی نداشته باشید، سهم آنان (یعنی زنان تان)، یک چهارم میراث شماست، و اگر فرزندی داشته باشید، سهم آنان، یک هشتم میراث شماست؛ (البته) پس از (خارج کردن) وصیتی که (از یک سوم دارایی تان) در مورد آن وصیت کرده اید؛ یا (ادای) قرضی (که بر گردن تان بوده است). و اگر مرد یا زنی که از او ارث برده می شود، پدر و مادر و فرزندی نداشته باشد و فقط یک برادر یا یک خواهر (مادری) داشته باشد، سهم هر یک از آن دو، یک ششم است، و اگر آنان بیش از این باشند (یعنی بیش از یک خواهر یا

یک برادر)، در یک سوم میراث شریک اند؛ (البته باز هم) پس از (عمل کردن به) وصیتی که (از یک سوم دارایی میت، توسط خودش) وصیت شده است؛ یا (ادای) قرضی (که بر گردنش بوده است)؛ که (البته) نباید (به سبب وصیت در بیش از یک سوم مال، به وارثان) زیان برساند. (این حکم)، قطعاً از طرف خداوند سفارش شده است. خداوند، بسیار دانا و بردبار است. ۱۲ اینها، مرزهای خداست (که نباید فراتر از آن پا نهاد)، و هر کس که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، (خداوند) او را در بهشت هایی وارد می کند که از زیر (درختان) آن، رودهایی جاری ست (و) همیشه در آن خواهند ماند. این، نجات و پیروزی بزرگی است. ۱۳ هر کس که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از مرزهای او تجاوز کند، (خداوند) او را در آتشی وارد می کند که همیشه در آن خواهد ماند و عذاب خوارکننده ای خواهد داشت. ۱۴



در جهنم؛ گرفتاری در مجازات خوارکننده.

توضیح های کلی

۱. عصیان، در مقابل اطاعت و به معنی نافرمانی و بی‌اعتنایی به دستورهای الهی است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارایه کرده است؛
۲. تعدی، به معنی تجاوز به حقوق دیگران است، و بزرگ‌ترین تعدی، این است که انسان به حدود و حقوق الهی تجاوز کند. از این رو، تعدی، انسان را به عصیان می‌رساند؛ ۳. چون تعدی به اختیار صورت می‌گیرد، نتیجه‌ی آن، عذاب خواهد بود؛
۴. عذاب الهی، انعکاس اعمال و افکار انسان و اثر طبیعی آن‌هاست؛ اعمالی که مبتنی بر عصیان و تعدی صورت پذیرفته است؛ ۵. آثار گناهان در قلب انسان، به صورت ظلمت و تیرگی و گرفتگی ظهور می‌یابد و موجب اضطراب و اختلال می‌شود؛
۶. استمرار و ثبوت این ظلمت و محجوبیت و اضطراب در قلب انسان، قهراً موجب استمرار و خلود این آتش مشتعل و محجوبیت می‌شود، و به سبب این اشتعال و ظلمت باطن، بدن هم به هر کیفیت‌ی که باشد، جسمانی باشد یا برزخی، معذب به عذابی خوارکننده خواهد شد (تفسیر روشن، ج ۵، صص ۲۸۵-۲۸۸).

خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: «هر بنده‌ای که مرا اطاعت کند، او را به غیر خودم وامی‌گذارم، و هر بنده‌ای که مرا عصیان کند، او را به خودش وامی‌گذارم، و سپس باکی ندارم که در کدام دره‌ای به هلاکت رسد.» (وافی، باب الطاعة و التقوی، ح ۴).

سیمای فاسقان (اعمالان به حدود و عاملان خلاف آن)

فاسق، کسی است که با ارتکاب گناهان و محرمات، از حدود شریعت خارج شود (مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۲۲۸). خداوند، در آیات خود، فاسقان را کسانی معرفی می‌کند که در عین حال که حدود الهی را می‌دانند، بدان کافرند و برخلاف آن عمل می‌کنند (ر.ک: آل عمران ۸۱-۸۲).

حضرت علی عَلِيٌّ در تعریف ویژگی فاسق می‌فرماید: «دیگران، وی را دانشمند نامند؛ اما از دانش بی‌بهره است؛ یک دسته از نادانی‌ها را از جمعی نادان فرا می‌گیرد و مطالب گمراه‌کننده را از گمراهان می‌آموزد و به هم می‌بافد و دام‌هایی از طناب‌های غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم می‌افکند و قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد و حق را به هوس‌های خود تفسیر می‌کند. مردم را از گناهان بزرگ ایمن می‌کند و جرایم بزرگ را سبک جلوه می‌دهد. ادعا می‌کند که از ارتکاب شبهات پرهیز دارد؛ اما در آن‌ها غوطه می‌خورد. می‌گوید که از بدعت‌ها دورم؛ ولی در آن‌ها غرق شده است. چهره‌ی ظاهر او، چهره‌ی انسان، و قلبش، قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمی‌شناسد تا از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی‌داند تا از آن بپرهیزد. پس مرده‌ای است در میان زندگان.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۸۷). / ب

مركز طبعة ونشر قرآن کریم

۱۴-۱۳. حدود الهی؛ اطاعت یا عصیان

حدود، جمع حد و به معنی تندی و شدت است، و مراد از تندی در اوامر و نواهی، قاطعیت و شدت در آن‌هاست (التحقیق، ج ۲، ص ۱۷۹). نتیجه‌ی اطاعت یا عصیان از حدود الهی، به شرح ذیل است:

اطاعت و فرمان‌برداری از حدود الهی

نمای کلی قاعده‌ی اطاعت از حدود الهی: بیان حدود الهی از سوی خداوند؛ تبیین و تفسیر حدود الهی توسط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و فقها (در زمان غیبت امام معصوم)؛ اطاعت بندگانه از دستورهای ایشان؛ دخول ایشان در بهشت؛ دست‌یابی به پیروزی بزرگ.

توضیح های کلی

۱. باید تسلیم محض آن اوامر و نواهی بود و دستورهای الهی را با رغبت و خضوع اجرا کرد؛ ۲. حقیقت اطاعت، گذشتن از خود و اختیار کردن خداوند متعال، مقدم شمردن خواسته‌ی خدا بر خواسته‌ی خود در همه‌ی امور، و عمل کردن در همه‌حال، مطابق دستور اوست. چنین شخصی، امور خود را از صمیم دل و از خلوص نیت به خداوند متعال واگذار می‌کند، و بی‌گمان خداوند نیز همه‌ی امور او را کفایت خواهد کرد (طلاق ۳-۲)؛
۳. مجراهای بیان حدود الهی، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جانشینان ایشان (امامان معصوم) و نمایان امام غایب (عج) هستند. از این رو نمی‌توان فرض کرد که اطاعت از حدود الهی، واجب شمرده شود؛ لکن مبین و مفسری برای تبیین و تفسیر این حدود وجود نداشته باشد؛ ۴. چون مطابق قواعد موجود در عالم، سلوک در راه کمال و سعادت، به وسیله‌ی همین دستورهای الهی صورت می‌گیرد، و همین دستورها، انسان را از مراحل برنامه‌های مادی به سوی روحانیت و عالم نور و صفا که مرتبه‌ی قرب به خداوند متعال است، سوق می‌دهد، قهراً نتیجه‌ی اطاعت از حدود الهی، بهشتی شدن خواهد بود. برای همین، بهشت را به بها می‌دهند و نه به بهانه‌جویی؛ ۵. اطاعت از خداوند، متوقف بر اطاعت از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جانشینان پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَام و فرمان‌برداری از دستورهای ایشان است که در حقیقت از جانب خداوند است؛ ۶. بزرگ‌ترین پیروزی در زندگی دنیوی، این است که انسان در دنیا که دار عمل و تلاش است، بذری بکارد که در زندگی ماوراء طبیعت که دار حساب است (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۲)، محصول پر بار و مفیدش را برداشت کند.

عصیان و تعدی به حدود الهی

نمای کلی قاعده‌ی عصیان و تعدی از حدود الهی: بیان حدود الهی از سوی خداوند؛ تبیین و تفسیر حدود الهی توسط پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و فقها (در زمان غیبت امام معصوم)؛ عصیان از حدود الهی؛ تعدی به حدود الهی؛ دخول



وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا
 عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَامْسِكُوهُنَّ فِي
 الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا
 ١٥) وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيَا مِنْكُمْ فَأُذَوْهُمَا فَإِنْ تَابَا
 وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا
 ١٦) إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ
 ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
 وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١٧) وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ
 يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ
 إِنِّي تُبْتُ الْإِنِّ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ
 أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ١٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتَابُوا لِلنِّسَاءِ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
 لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ
 مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ
 أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ١٩)

کسانی از زنان شما که مرتکب عمل زشت (زنا) شوند، باید (برای اجرای حکم)، چهار نفر از (مردانِ مسلمان) خودتان را گواه بر (عمل) آنان بگیرید. پس اگر گواهی دادند، آن زنان را در خانه‌ها نگه دارید تا مرگشان فرا برسد، یا خداوند برایشان (در آینده) راهی (دیگر) قرار دهد. ۱۵ و مرد و زنی از میان‌تان را که مرتکب آن (عمل زنا) می‌شوند، (با توبیح و سرزنش) بیازارید؛ پس اگر توبه کردند و (رفتارشان را) اصلاح کردند، از (آزار و سرزنش) آن دو دست بردارید؛ (چرا که) خداوند همواره بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ۱۶ توبه‌پذیری خدا که (از روی لطف) بر خود واجب کرده، تنها ویژه‌ی کسانی‌ست که از روی نادانی کار بدی می‌کنند، و پس از آن، زود توبه می‌کنند. پس قطعاً خداوند توبه‌ی آنان را می‌پذیرد. خداوند همواره بسیار دانا و حکیم است. ۱۷ و توبه برای کسانی که

(پیوسته) کارهای بد می‌کنند، نیست. پس هنگامی که مرگ یکی از آنان فرا برسد، می‌گوید: «الآن توبه کردم.»؛ و (همچنین توبه‌ی) کسانی که در حال کفر می‌میرند (و در لحظات جان دادن پشیمان می‌شوند، پذیرفته نیست). برای آنان، عذابی دردناک آماده کرده‌ایم. ۱۸ ای مسلمانان، شما مجاز نیستید زنان (شوهرمرده) را به اجبار (و طبق سنت جاهلی، همانند اموال شوهرانشان) تصاحب کنید، و با این هدف که بخشی از مهریه‌ی را که به آنان داده‌اید، (از دستشان) بیرون آورید. بر آنان سخت نگیرید؛ مگر در صورت انجام دادن کار بسیار زشتی که (زشتی‌اش) آشکار است؛ که در آن صورت می‌توانید پس از اعمال سخت‌گیری‌های مجاز، از آنان جدا شوید، و (در هر حال،) با زنان‌تان شایسته و پسندیده رفتار کنید. پس اگر (هم) از آنان خوشتان نمی‌آید (در جدایی شتاب نکنید؛ زیرا) چه بسا شما از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار

می‌دهد. ۱۹



بی‌رحمی به سایر مردم نیست؟

قاطعیت در اجرای حدود الهی

خداوند، اجرای حدود الهی بر زناکار را با قاطعیت مطالبه کرده و فرموده که نباید رأفت و محبت کاذب نسبت به آن دو(زن و مرد زناکار)، مانع از اجرای حکم الهی شما شود(نور/۲). رقت کردن در اجرای حدود الهی به حال کسی که مستحق عذاب است، باعث می‌شود که در عذاب کردن او تساهل شود، و در نتیجه، به او تخفیف دهند یا اجرای حد را به کلی تعطیل کنند(ترجمه‌ی میزان، ج ۱۵، ص ۱۱۳). این عواطف و احساسات، نتیجه‌ای جز فساد و آلودگی اجتماع نخواهد داشت(تفسیر نمونه، ۱۴، ص ۳۵۹).

از پیامبر ﷺ نقل شده است که روز قیامت، بعضی از زمامداران را که يك تازیانه از حد الهی کم کرده‌اند، در صحنه‌ی محشر می‌آورند و به او می‌گویند: چرا چنین کردی؟ می‌گویی: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می‌گوید: آیا تو از من به آنان مهربان‌تر بودی؟! دستور داده می‌شود: او را به آتش بیفکنید! دیگری را می‌آورند که يك تازیانه بر حد الهی افزوده. به او گفته می‌شود: چرا چنین کردی؟ در پاسخ می‌گوید: تا بندگان از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می‌فرماید: تو از من آگاه‌تر و حکیم‌تر بودی؟! سپس دستور داده می‌شود او را هم به آتش دوزخ ببرند(تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۱۶۸).

بنابراین، بر حکومت اسلامی واجب است که با عوامل اصلی شیوع فساد و گناه در سطح اجتماع، برخوردی قاطع و البته بر محور شریعت اسلام داشته باشد.

عینیت یافتن رحمت الهی در توبه‌ی عبد

در عین حال که حکومت اسلامی لازم است برخوردی قاطع با عناصر فساد داشته باشد، فرد گناه‌کار باید به عفو و رحمت الهی امیدوار باشد و این امیدواری خود را در قامت توبه متعین و متجسم کند.

«توبه»، به معنای برگشتن است، و در آیات مورد بحث، هم در مورد خداوند آمده و هم در مورد بندگان او. هر توبه‌ی انسان، مقرون به دو توبه از پروردگار است. ابتدا خداوند با فراهم آوردن اسباب، به فرد گناه‌کار توفیق توبه می‌دهد تا از لجنزار گناه و دوری از خدا بیرون آید و به سوی پروردگارش برگردد؛ پس از این‌که این موفقیت را یافت و به سوی خدا برگشت(توبه کرد)، نیاز است که خدای متعال با يك رجوع دیگر به رحمت و لطف و عفو و مغفرتش، دل او را از لوث آن گناه پاک کند. خداوند، رحمت خود را در لباس توبه حتی به زناکاران نیز نشان داده تا همه‌ی گریختگان به سوی او بازگردند. /ب

۱۵-۱۸. زنا و سازوکار مواجهه‌ی فردی و اجتماعی با آن

حکم زنا

فاحشه، به معنای طریق شنیع است که استعمالش در عمل شنیع زنا شایع شده است(لسان‌العرب، ج ۶، ص ۳۲۶).

حکم زنا به شرح ذیل است:

۱. زنان شوهردار(زناى محصنه): الف . در خانه حبس ابد شوند تا مرگشان فرا رسد؛ ب . خداوند، راه نجاتی برایشان فراهم کند.

دو نکته در باب این حکم وجود دارد: - حکم حبس ابد، تنها وقتی از ناحیه‌ی حاکم صادر می‌شود که چهار شاهد بر صدور عمل فاحشه از زن شهادت دهند، و اگر شهود شهادت ندهند، حکم صادر نمی‌شود؛ هرچند حاکم به ارتکاب آن یقین داشته باشد؛ - این‌که خداوند در این باره دو حکم بیان کرده، اشاره‌ای به این امید است که حکم حبس ابد، حکمی موقت باشد؛ همچنین که همین‌طور هم شد(ترجمه‌ی میزان، ج ۴، ص ۳۷۰)؛ برای این‌که حکم تازیانه به جای آن آمد و حکم نهایی شد. رسول خدا ﷺ وقتی آیه‌ی شامل حکم تازیانه(نور/۲) نازل شد، فرمود: این همان راه علاج و سبیلیست که خدای تعالی در آیه‌ی پانزده سوره‌ی نساء وعده‌اش را داده بود(ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۶۶).

۲. مردان و زنان بدون همسر(زناى غیرمحصن و غیرمحصنه): یکصد تازیانه برای هر يك از طرفین(تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۰۹).

شخصی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه‌ی ۱۵ سؤال کرد. حضرت فرمود: «این آیه نسخ شده(حکم موجود در آیه منقضی شده است)». شخص دیگر پرسید: آن روزها که نسخ نشده بود، به چه صورت بدان عمل می‌شد؟ فرمود: «بدین صورت که اگر زنی زنا می‌داد و چهار نفر شهادت می‌دادند، او را در خانه‌ای حبس می‌کردند و با او سخن نمی‌گفتند و سخنش را نمی‌شنیدند و با او نشست و برخاست نمی‌کردند. تنها آب و طعام برایش می‌بردند تا بمیرد؛ یا بعدها خدا راه چاره‌ای برایش مقرر کند؛ که کرد، و آن این بود که برایش حد تعیین شد(تفسیر عیاشی، ج ۱، صص ۲۲۷-۲۲۸).

نکته‌ای که در اجرای حد گناهان کبیره باید مورد توجه قرار گیرد و صدالبته بُعد اجتماعی دارد، نشان دادن قاطعیت یا دل‌سوزی بی‌مورد و بدون‌وجه در تحقق مجازات است. آیا دل‌سوزی، جامعه‌پذیرتر است یا قاطعیت؟ آیا رحم به گناه‌کار،



وَأِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ
 أَحَدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهِ
 بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿۲۰﴾ وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهِ وَقَدْ
 أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْتُمْ مِنْكُمْ مِثْلًا
 غَلِيظًا ﴿۲۱﴾ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ
 النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا
 وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿۲۲﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
 وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ
 وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ الَّتِي
 أَرْضَعْتَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ
 نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ
 نِسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ
 بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ
 الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ
 إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۲۳﴾

اگر قصد جایگزینی همسری به جای همسری (از همسران تان) را دارید؛ در حالی که به یکی از آنان، مال فراوانی را (مهریه) داده اید، چیزی از آن را از او (بازپس) نگیرید. آیا آن را بازپس می‌گیرید؛ در حالی که (این کار،) ستمی بهت آور و گناهی آشکار است؟! ۲۰ چگونه آن را می‌گیرید؛ با این‌که از یکدیگر کام گرفته‌اید و آنان (با عقد ازدواج)، پیمان محکمی از شما گرفته‌اند؟! ۲۱ با زنانی که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند، ازدواج نکنید (، و این نوع ازدواج، دیگر وجود نخواهد داشت)؛ مگر آنچه قبلاً (در جاهلیت) رخ داده است؛ (که گناهش بخشیده می‌شود؛ ولی باید از هم جدا شوند)؛ زیرا این (کار، همواره بسیار زشت و نفرت‌انگیز، و راه و روش بدی است. ۲۲ (ازدواج با این زنان، بر شما حرام شده است: مادران، دختران،

خواهران، عمه‌ها، خاله‌ها، دختران برادر، دختران خواهر، مادران رضاعی، خواهران رضاعی، مادران همسران تان، و (نیز) دختران همسران تان که در دامان شما رشد کرده‌اند و شما با آن همسران آمیزش جنسی داشته‌اید - و اگر با آنان آمیزش جنسی نداشته‌اید، گناهی بر شما نیست (که مادر را رها کنید و با دختر ازدواج کنید) - . و (همچنین ازدواج با) زنان پسران تان که از نسل شما هستند (نیز بر شما حرام است؛ ولی ازدواج با زنانی که قبلاً همسر پسرخوانده‌هایتان بوده‌اند، ایرادی ندارد)، و ازدواج هم‌زمان با دو خواهر (نیز حرام است. این ازدواج‌ها، دیگر وجود نخواهد داشت)؛ مگر آنچه پیشتر (در جاهلیت) رخ داده است؛ (که گناهش بخشیده می‌شود و زنا حساب نمی‌شود؛ ولی باید از هم جدا شوند). خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. ۲۳

اجتماعی‌شان مشهود است؛ چراکه آداب و رسوم اجتماعی خویش را در قوانینی نظیر نکاح و ارث و ... به کار می‌گیرند؛ لکن بر حسب فرهنگ یا مصلحت‌های خویش، در کیفیت ارتباط خانوادگی و توسعه یا تضییق آن اعمال نظر می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۴، صص ۴۹۰-۴۹۱).

نسبت فرزند با پدر و مادر، واقعیتی عینی و خارجی‌ست و موهوم و خیالی نیست، و اسلام، همین موضوع اجتماعی (نسب) را که ابعاد حقوقی و اخلاقی دارد، به هر دو عنصر اصلی یعنی زن و مرد پیوند می‌دهد.

صیانت از نسب؛ مرهون تبیین مناسبات محرمیت

اگر در پی حفظ نسب و قوام مناسبات خانوادگی و بالتبع اجتماعی هستیم، ناگزیریم که محرمیت را تبیین و احکام آن را تشریح کنیم. البته باید توجه کرد که حرمت نکاح که موضوع آیه است، تلازمی با محرمیت ندارد؛ یعنی اگر ازدواج با کسی حرام شد، لازمی این نیست که نگاه به وی جایز باشد. برای مثال، ازدواج با خواهرزن قبل از مرگ یا طلاق همسر، حرام است؛ چون عقد هم‌زمان دو خواهر جایز نیست؛ ولی پیامد این حرمت نکاح، محرمیت خواهرزن یعنی مجاز بودن نگاه به او نیست. البته حالت عکس مورد قبول وجود دارد؛ چراکه محرمیت، با حرمت نکاح تلازم دارد؛ یعنی اگر کسی محرم شد، نکاح با او حرام است (تسنیم، ج ۱۸، ص ۳۳۹).

احکام محرمیت

محرمیت (حرمت نکاح) از سه راه ممکن است پیدا شود (آیه‌ی شریف، احکام محرمیت مردان را توضیح داده است): ۱. ولادت که از آن به «ارتباط نسبی» تعبیر می‌شود؛ شامل: مادران مرد (و مادران و دختران ایشان)؛ دخترانِ مرد (و دختران ایشان)؛ خواهرانِ مرد (و دختران ایشان)؛ عمه‌ها و خاله‌های مرد؛ دختران برادر مرد (و دختران ایشان)؛ و دختران خواهران مرد (و دختران ایشان)؛ ۲. از طریق ازدواج که به آن «ارتباط سببی» می‌گویند؛ شامل: مادر زنان؛ دختران زنان (دختران شوهر سابق زن) که در دامان مرد تربیت یافته‌اند، به شرطی که مرد با آن زن آمیزش جنسی کرده باشد؛ و زنانِ پسران از نسل مرد (نه پسرخوانده)؛ و خواهرِ زن (ازدواج با دو خواهر در زمان واحد). شایان ذکر این‌که محرمیت در آیه، به معنای حرمت ازدواج است و نه جواز نگاه کردن؛ چراکه در عین این‌که نمی‌توان هم‌زمان با زن، با خواهر او عقد کرد، نگاه بدو نیز مجاز نیست؛ ۳. از طریق شیرخوارگی که به آن «ارتباط رضاعی» گفته می‌شود؛ شامل: مادرانی که مرد را شیر می‌دهند؛ خواهران رضاعی مرد؛ و همه‌ی کسانی که محرم نسبی برادر رضاعی مرد هستند (من لایحضره الفقیه، ج ۳، صص ۴۷۵)؛ بدین شرط که همه‌ی شروط شیرخوارگی تحقق یافته باشد (تفسیر نمونه، ج ۳، صص ۳۲۷-۳۲۹). / ب

۲۳. اهمیت حفظ احکام محرمیت

شاید بتوان گفت که اهمیتی که اسلام بر امر اجتماع داشته و نیز نقشی که اجتماع در هدایت یا ضلالت انسان‌ها ایفا می‌کند، سرآغاز تشریح بسیاری از احکام بوده است.

سلامت خانواده و جامعه؛ در گرو صیانت از نسب

ازدواج، سنتی طبیعی در جوامع بشری‌ست که وجود جهازات و اندام‌های تناسلی موجود در بشر برای تولد و تناسل، بدان دلالت می‌کند. این امر در عین حال، مقوله‌ای اجتماعی نیز هست؛ چراکه عامل قوام‌بخش هسته‌ی اصلی اجتماع یعنی خانواده است؛ گرچه خود خانواده نیز پاسخگوی بسیاری از نیازهای طبیعی انسان چون دوست داشتن فرزندان، علاقه به بقا از طریق نسل خویش، آرامش یافتن و ... هست، و از همین روست که اساس خانواده، قانون مالکیت و وراثت را محترم می‌شمارد.

از پربرکت‌ترین ره‌آورد‌های دین، احترام، استحکام و صیانت خانواده است. ساخت جامعه نیز مرهون خانواده‌ای مستحکم و رشید است. از این رو اسلام به چنین اقداماتی مبادرت کرده است: ۱. برای حفظ قوام خانواده، برنامه‌هایی چیده، و از سوی دیگر، آداب معاشرت زن و شوهر و تربیت فرزندان و رفتارهای اخلاقی را تنظیم کرده است. از سوی دیگر، با استفاده از قویم‌ترین راه‌ها، از تحقق اعمال جنسی در حریم خانواده جلوگیری و حرمت نکاح را جعل کرده تا اعضای خانواده از یک سو بتوانند به یکدیگر نگاه کنند و از سوی دیگر به فساد جنسی راه نیابند؛ ۲. برای صیانت خانواده از آسیب‌های بیرونی، افزون بر سفارش خانوادگی، به دیگران نیز هشدار داده که حریم زنان متأهل و شوهردار را محترم بدانند و نه تنها با آنان نکاح، که نظر حرام هم نکنند تا مبدا یک زن با چند مرد مرتبط باشد؛ که اساس خانواده و نسل و نسب به هم می‌ریزد، و اگر زن شوهرداری به این فساد تن دهد، باید حد زده شود (تسنیم، ج ۱۸، صص ۲۴۳-۲۴۸).

جایگاه بنیادین نسب

زن و مرد، دو عنصر اصلی و ارکان سازنده‌ی نسب هستند. ارتباط حقیقی افراد با یکدیگر، از طریق ولادت و هم‌رحم بودن است، و همین ارتباط، اصل و ریشه‌ی رابطه‌ی طبیعی و تکوینی در پیدایش خانواده، طایفه، قبیله، ملت و جامعه است؛ که وقتی با سایر عوامل و اسباب مؤثر مخلوط می‌شود، سرچشمه‌ای برای آداب و رسوم و سنن و فرهنگ ملل خواهد بود.

جوامع بشری، چه مترقی و چه عقب‌مانده، هر یک نوعی اعتنا به این رابطه‌ی خانوادگی دارند که در سنن و قوانین